

تأثیر تغییر اوضاع و احوال
در
اعتبار معاهدات و قراردادهای
بین‌المللی

دکتر محمدعلی حکمت

مقدمه

قبل از آنکه وارد بحث بشویم لازم به تذکر است که مطلب و مسئله «تأثیر تغییر اوضاع و احوال در اعتبار معاهدات و قراردادهای بین‌المللی» به‌زحواً کامل و روشن مطرح نگردیده است.

اولاً، به این دلیل کامل نیست که به صراحت معلوم و مشخص نشده است که «اوضاع و احوال» چه زمانی اگر تغییر کند در اعتبار معاهدات مؤثر خواهد بود. منتهی می‌توان از مفهوم کلی استنباط کرد که «اوضاع و احوال» زمان عقد معاهده منظور نظر بوده است؛ به این معنی که اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهده هرگاه تغییر کرد در اعتبار معاهده منعقد تأثیر خواهد داشت.

ثانياً، مقصود از جمله آخر مطلب و مبحث يعني «قراردادهای بين المللي» واضح نيست؛ زيرا نمي توان دقيقاً دانست که منظور از «قرارداد بين المللي» عبارت از قرار¹ بين کشورها و يا قرارداد خصوصي بين المللي² است. به جهات مذکور لازم مي آيد که مبحث را براي آنکه کامل و روشن باشد بدین طريق مطرح سازيم: «تأثير تغيير اوضاع و احوال زمان انعقاد در اعتبار معاهدات و در قرارهای بين المللي».

بنابراين موضوعي را که در اينجا مطالعه مي کنيم، مسئله تغيير اوضاع و احوالي است که در اجتماع بين المللي از لحاظ قراردادي و عهد بعد از انعقاد معاهده روي مي دهد و در قرون نوزدهم و بيستم، خاصه در دوران ميان دو جنگ جهاني و دوران بعد از جنگ جهاني دوم، مورد مطالعه و تحقيق دانشمندان حقوق و موضوع رويه و عمل ديپلماسي قرار گرفته است. به همين دليل موضوع مورد مطالعه و بحث، عبارت از قيد، قاعده و يا اصلي

1. Accord.

2. Contrat.

است که آن را به لفظ لاتینی «ربوس سیک استانتی بوس»³ می‌نامند؛ یعنی «بقای همه چیز به همان صورت»⁴ از زمان عقد عهد به بعد.

سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر حال و وضع زمان عقد باقی‌ماند، معاهده و قرار چه وضعی خواهد داشت؟ و می‌دانیم که یکی از خصوصیات اجتماع بین‌المللی، تحول و تغییر است، از این جهت تعهداتی که متعهدان به عهده گرفته‌اند چه خواهد داشت؟

متأسفانه آنچه مسلم است این است که ممکن نیست تصور کرد که با اعمال قواعد و اصول حقوقی و قضایی موجود بتوان برای هر قضیه‌ای که در اجتماع سریع‌التحول روی می‌دهد راه‌حلی که کامل و اصولی باشد پیدا کرد؛⁵ زیرا در نظم حقوقی و قضایی داخلی «مهمترین و ضروری‌ترین مسائل... به وسیله وضع قواعد حقوقی حل و فصل می‌گردد؛ در صورتی‌که بسیاری از مشکلات اساسی که فیصله آنها با حیات کشورها

3. Rebus sic stantibus.

4. les chose demeurant en l'état.

5. J.B. Brierty, "Règles générales du Droit de la paix", Recueil des Cours de l'Académie de Droit international de La Haye, vol. 58 (1936 – IV, pp. 216-217).

بستگی دارد، به وسیله حقوق بین‌الملل حل و فصل نمی‌شود». «به‌خصوص که در هیچ موضوعی به قدر موضوع روابط بین‌الملل، راه حل قانونگذاری و قضایی (به مناسبت مشکلاتی که بوجود می‌آید)، بسته و محدود نیست».⁶

به همین دلیل اغلب سعی و کوشش دانشمندان حقوق برای یافتن راه حل حقوقی متناسب، تقریباً به‌طور قابل توجهی بی‌نتیجه می‌ماند و بیشتر به بحث‌های صوری و لفظی منجر می‌گردد. لکن آنچه را که ما در این رساله بیان می‌کنیم، در حقیقت جمع و تلفیق نتایج عقایدی است که در این باب اظهار شده و توضیح کوشش‌هایی است که در عمل صورت‌پذیر گردیده است و هدف ما روشن ساختن وضع موجود «تأثیر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در اعتبار معاهدات و قراردادهای بین‌المللی» است.

در این مقدمه لازم، اولاً معاهده و قرار بین‌المللی را تعریف کنیم و ثانیاً منطقی شدن و الغا و تعلیق آنها را به‌طور اختصار ذکر نماییم.

6. D. Schindler, R.C.A.D.I., vol. 46 (1933-IV), p. 239.

بخش اول

1. تعریف معاهده و یا توافق و قرار بین المللی

درباره معاهده دو تعریف وجود دارد:
یکی برحسب عرف، و دیگری برحسب مقررات
موافقتنامه⁷ وین - 1969.

تعریف معاهده بر حسب عرف

معاهده چون از قدیم الایام معمول و
مرسوم بوده است، به دلیل همین قدمت و
سوابق ممتد، وسیله ایجاد و خلق تعهدات
و الزامات حقوقی و قضایی و سیاسی بین
کشورها است. در نتیجه می توان معاهده
را چنین تعریف کرد.

معاهده عبارت از هر نوع توافق و
قراری است که بین دو یا چند صاحب حق
و تابع حقوق بین الملل منعقد می گردد
و منظور از انعقاد آن، بوجود آوردن
آثار حقوقی است و حقوق بین الملل
می باید بر آنها حاکم باشد.⁸

7. Convention.

8. Nguyen Quoc Dinh, Patric Daillier, Alain Pellet, Droit international public, 2éme éd., Paris, 1980, pp.111 et S. Recuter Paul, D.I.P., 6éme éd., Paris, 1983, p.120.

9 ❖ تأثیر تغییر اوضاع و احوال...

الف. انعقاد معاهده

برحسب این تعریف برای آنکه معاهده ای منعقد گردد، واجب و لازم است که بین اراده و خواست متعاهدان توافق و مطابقت وجود داشته باشد؛ لکن لازم نیست که این توافق اراده در يك زمان و به موازات يكديگر صورت پذیر گردد؛ زیرا ممکن است یکی از تابعان حقوق بین الملل اراده و خواست خود را به طور یکجانبه بیان کند و یکی دیگر از تابعان حقوق بین الملل بعداً موافقت و مطابقت اراده خود را با آن اعلام نماید و موازین آن را بپذیرد و یا آنکه چندین تابع حقوق بین الملل را به طور دستجمعی با اراده و خواست یکجانبه نخستین موافقت و تطابق اراده خود را با آن رسماً اعلام نمایند. بدین ترتیب معاهده دیگر يك عمل و سند حقوقی یکطرفی محسوب نمی شود.

ب. طرفهای معاهده

برای آنکه معاهده منعقد گردد لازم است که طرفهای معاهده از تابعان

حقوق بین‌الملل باشند. از این جهت تا زمانی که کشورها⁹ تنها تابعان حقوق بین‌الملل به شمار می‌آیند، معاهده فقط توافق و قرار بین کشورها محسوب می‌شود و به همین سبب عقد معاهده با کشورهای عضو اتحادیه‌ها و یا با کشورهای متحد، مشکلاتی بوجود می‌آورد. در نهایت چون بعداً خصوصیت تابعیت از حقوق بین‌الملل درباره‌ی دسته دیگری از تابعان حقوق بین‌الملل که غیردولتی بودند به رسمیت شناخته شد، طبعاً درباره‌ی این دسته اخیر نیز توافق و قرار، از جمله معاهدات محسوب شد؛ چنانکه در این باره می‌توان از معاهدات منعقد شده به وسیله سازمانهای بین‌المللی بین خودشان و یا با کشورها نام برد.

اما درباره‌ی بعضی از قرارها (به خصوص امتیازات)¹⁰ منعقد بین کشورها و مؤسسات خصوصی،¹¹ این سؤال مطرح شده است که آیا می‌توان این نوع قراردادهای بین‌المللی شده را به سبب

9. le Etats.

10. Les concessions.

11. Les entreprises privées.

تطابقي که از حیث مضمون با موازین معاهده دارا می‌باشند، معاهده دانست یا خیر؟ پاسخ به این سؤال صریح عبارت از این است که چون مؤسسات خصوصی از جمله تابعان مستقیم حقوق بین‌الملل نیستند، توافق و قرارداد منعقد بین آنها و کشورها معاهده شناخته نمی‌شود و همچنین توافق و قرار بین کشورها و سازمانهای غیردولتی و کشوری و اتحادیه‌های خصوصی، معاهده به‌شمار نمی‌آید.

ایجاد آثار حقوقی

برحسب معاهده، آن دسته از تعهدات حقوقی و قضایی به عهده طرفهای عهد برقرار می‌گردد که اجرای آن تعهدات از طرف متعهدان الزامی است. از این جهت تعهدات حقوقی و قضایی باید به عهده کشورها بار گردد نه به عهده کسانی که موضوع را مورد مذاکره قرار داده‌اند؛ خواه رئیس کشور¹² باشد یا رئیس دولت.¹³

12. Chef d'Etat .

13. Chef de gouvernemen.

در صورتی که این تعهدات، تعهد رئیس کشور یا رئیس دولت باشد، دیگر به آن معاهده نمی‌گویند و آن را «جنتلمنز اگریمنتز»¹⁴ می‌نامند؛ زیرا این نوع تعهدات تا زمانی که اشخاص مذکور بر سرکار باشند ادامه دارد؛ ولی وقتی که از کار برکنار شدند طبعاً جنتلمنز اگریمنز پایان می‌یابد. اما در این باب باید اشاره کرد که حقوق بین‌الملل بر این نوع توافق‌ها حاکم نیست و مسئولیت بین‌المللی کشورها را ایجاب نمی‌نماید. با این حال جنتلمنز اگریمنتز موجب تعهدات حقوقی و قضایی است که باید مورد توجه قرار گیرد و امکان دارد درباره رسیدگی به آثار حقوقی و قضایی آنها یا به دیوان دادگستری بین‌المللی مراجعه شود و یا بین کشورها قرارداد رجوع به داوری منعقد گردد.

ث. متابعت از حقوق بین‌الملل

درست است که حقوق بین‌الملل الزاماً حاکم بر معاهدات است، اما باید دانست که حقوق بین‌الملل به تنهایی حاکم بر معاهدات نیست. چون معاهدات با مسائل

14. Gentlemen's agreements.

مختلف و گوناگون سر و کار دارد طبعاً، هم تابع نظم قضایی بین‌المللی و هم تابع نظم قضایی داخلی است. خاصه در هنگام انعقاد معاهده، حقوق داخلی بیشتر بر آن حاکم است تا حقوق بین‌الملل.

تعریف معاهده برحسب مقررات چندجانبه

از جمله موافقتنامه وین - 1969

در جزء الف از ماده دوم معاهده وین - 1969 چنین مقرر گردیده است:

اصطلاح «معاهده» به مفهوم قرار بین‌المللی است که بین کشورها کتباً منعقد گردیده و حقوق بین‌الملل بر آن حاکم است؛ خواه در يك سند واحد و خواه در دو یا چند سند مربوط به آن درج گردیده و به آن هر عنوان خاصی داده شده باشد.

بنابراین هر توافق و قراردادی که بین کشورها کتباً منعقد می‌گردد، معاهده است و اگر به‌طور کتبی منعقد نشده باشد، باز ارزش قضایی و حقوقی معاهده را دارا است (ماده سوم). معاهده وین درباره قرارهایی که کتباً منعقد نشده و به آنها

قرار شفاهی می‌گویند،¹⁵ مقرراتی وضع نکرده و در نهایت این نوع قرارها را به‌طور ضمنی پذیرفته است.

ذکر این مطلب هم لازم است که با اصطلاح معاهده، هم مضمون قرار منعقد بین طرفهای عهد و هم سند یا اسناد کتبی که مضمون مزبور در آنها قید شده است، بیان می‌شود؛ بنابراین برطبق معاهده وین قرار و توافق منعقد ممکن است دارای یک یا چند سند کتبی باشد و امکان دارد معاهده با مبادله یادداشت و مکاتبات رسمی منعقد گردد. به همین جهت در ماده دوم ذکر شده است که اصطلاح «معاهده»¹⁶ درباره هر نوع توافق و قرار بین‌المللی بکار می‌رود هرچند «عنوان خاصی به آن داده شده باشد» و از این رو بر طبق معاهده مذکور، مسلم می‌گردد که انواع نام‌ها به این قبیل قراردادهای بین‌کشورها داده می‌شود.

در واقع و در عمل نیز عناوین گوناگونی مشاهده می‌گردد، از قبیل: معاهده، موافقتنامه، پروتکل، اعلامیه،

15. Accord verbal.

16. Traité.

منشور، میثاق، اساسنامه، قرار، طریقه اصلاح و سازش،¹⁷ مبادله یادداشت و مکاتبات رسمی، مورا نِدِ م (تذکاریه) راجع به قرار، صورت مجلس مصدق و کنکوردا¹⁸

دیوان دادگستری بین المللی به رسمیت شناخته است که «اصطلاح به کار رفته از لحاظ مختصات قرار و یا تعهد بین المللی، از جمله عوامل تعیین کننده به شمار نمی رود»؛ لکن در ماده 38 اساسنامه دیوان مذکور اصطلاح «موافقتنامه» ذکر شده است. در عمل دیپلماتی نیز اصطلاح سه گانه معاهده، موافقتنامه و قرار به عنوان سه اصطلاح اصلی که شامل کلیه این نوع معاهدات بین المللی می گردد استعمال شده و می شود؛ چنانکه در مواد 35 و 36 و 38 اساسنامه دیوان دادگستری بین المللی و همچنین در مواد 102 و 103 منشور ملل متحد نیز اصطلاحات مذکور به همین ترتیب به کار رفته است.

2. انطفاء و تعلیق معاهدات

17. Modas – Vivindi.

18. Concordat.

موضوع انطفاء¹⁹ و لغو معاهده به معنای به پایان رسیدن آن موضوع وسیعی است که در حقوق معاهدات مفصلاً بیان شده است.

بعرضی از دانشمندان حقوق نوشته اند که «معاهده متولد می‌شود، زندگی می‌کند و می‌میرد». و طرفهای عهد برحسب ماده 70 موافقتنامه وین - 1969 در زمان منطقی شدن معاهده از بار تعهدات خود آزاد می‌شوند؛ به عبارت دیگر هر وقت معاهده به سببی از اسباب منطقی شد و پایان یافت، آثاری نیز که باید بوجود بیاورد ملغی می‌گردد و از میان می‌رود و در نتیجه معاهده اعتبار خود را از دست می‌دهد. نهایتاً در عمل دیپلماسی و بین‌المللی اصولاً بیشتر از «منطقی شدن معاهدات» بحث می‌شود تا از میان رفتن آثار آن، و مقصود از به‌کار بردن اصطلاح «انطفای معاهده» این است که می‌خواهند معمولاً بیان کنند که معاهده در قبال

19. منظور از به‌کاربردن واژه «انطفاء» معاهده در ترجمه لغت "Extinction" معاهده است و به این معنی است که معاهده وقتی به سببی از اسباب قانونی و در تحت شرایطی اجرا نگردد، خاموش می‌شود و در حقوق بین‌الملل عمومی واژه دیگری نمی‌تواند جانشین آن بشود.

کلید طرفه‌های عهد پایان یافته است. به همین جهت باید متوجه بود که در بسیاری از موارد از طرفی آثار معاهده درباره بعضی از طرفه‌های عهد (در مورد معاهده چندجانبه) پایان می‌یابد و نه درباره کلیه متعهدان، و از طرف دیگر مواردی وجود دارد که در آنها بعضی از قیود معاهده خاتمه یافته و بعضی دیگر به اعتبار خود باقی می‌ماند.²⁰

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که انطفای معاهده پدیده‌ای عادی است، به شرطی که مبتنی به سببی مشروع و قانونی بوده و بر حسب قواعد و آیین‌های مقرر صورت‌پذیر شده باشد. مطلب دیگری که باید اضافه کرد این است که معاهده قبل از آنکه به اثبات برسد که منطقی شده، طبعاً در اثر اجرای آن آثاری بوجود آمده است و به همین جهت در بند ب از جمله اول ماده 70 معاهده وین مقرر گردیده است که منطقی شدن معاهده «به هیچ‌گونه حق یا تعهد و یا وضع قضایی متعهدان که در اثر اجرای معاهده قبل از آنکه منطقی شود بوجود آمده است، لطمه‌ای وارد

20. Francesco Capotorti, R.C. de l'A.D.I., 1971, Tome 134, p.454.

نمی‌سازد». در حقیقت انطفای معاهده عطف
بماسبق نمی‌شود و حقوق و تعهدات و اوضاع
قضایی ایجاد شده در زمان اعتبار معاهده
به قوت خود باقی می‌ماند؛ به عبارت دیگر
«معاهده منطقی شده معادل معاهده‌ای نیست
که به کلی از جهان پدیده‌های قضایی حذف
شده است مگر آنکه صحت و اعتبار آن مورد
بحث قرار گرفته باشد».²¹ در اینجا باید
به این نکته نیز اشاره کرد که اساس و
مبنای حقوق، اختیارات، تعهدات و اوضاع
قضایی که در هنگام اعتبار معاهده حاصل
گردیده خود معاهده است؛ زیرا معاهده از
زمان انطفاء و یا الغاء²² دیگر آثاری
بوجود نمی‌آورد؛ در صورتی که از زمان
معتبر شدن معاهده²³ آثاری که بوجود
آورده طبعاً صحیح و معتبر است. به همین
دلیل می‌توان فرق بین انطفاء و بطلان
معاهده را درک کرد. هرگاه معاهده‌ای
باطل باشد، آثار آن هم از همان بدو
انعقاد معاهده قابل قبول نیست و در غیر
این حال، معاهده از زمان انطفاء و یا
الغاء دیگر آثاری را نمی‌تواند بوجود

21. Capotorti F., op. cit., p.457.

22. EX tunc.

23. EX. tunc.

بیاورد؛ چنانکه در جمله اول از ماده 69 معاهده وین 1969 تصریح شده است که: «مقررات معاهده باطل دارای اعتبار حقوقی و قضایی نیست» و حال آنکه معاهده منطقی شده فقط از زمان انطفاء معتبر نمی‌باشد و در نتیجه آثاری را بوجود نمی‌آورد.

تعليق معاهدات

در کنار انطفاء و الغاي معاهده باید به اختصار مطالبی نیز درباره موضوع تعليق معاهده بیان کرد.

در معاهده وین - 1969 هر دو موضوع انطفاء و تعليق معاهده با هم مورد بحث قرار گرفته‌اند؛ به این معنی که هر دو موضوع در جزء سوم از قسمت پنجم و حتی در پاره‌ای از موارد در ضمن مقررات واحدی ذکر شده‌اند. نتیجه مسلم تعليق معاهده از طرفی عبارت از این است که به‌طور موقت آثاری بر آن مترتب نمی‌گردد و از طرف دیگر موجبات انطفاء و تعليق، یا مشابهند و یا در موازات یکدیگر قرار می‌گیرند. به همین دلیل تعليق معاهده از لحاظ حقوقی و قضایی از جمله اسباب

پایان یافتن معاهده محسوب نمی‌شود و معاهده اعتبار خود را از دست نمی‌دهد. نهایتاً در زمان تعلیق، آثاری از معاهده بوجود نمی‌آید؛ ولی به محض آنکه موجبات تعلیق از میان رفت، معاهده باز آثار خود را ایجاد می‌نماید و مجدداً حیات قضایی خود را از سر می‌گیرد؛ زیرا موضوع تعلیق، نفس معاهده نیست؛ برعکس، آثار معاهده، موضوع تعلیق است؛ یعنی قواعد، تعهدات، حقوق و وضع قضایی مربوط به آن معلق می‌ماند. به همین دلیل در معاهده وین - 1969 در این باره اصطلاح «تعلیق اجرای معاهده» به جای «تعلیق معاهده» به کار رفته و مقصود از استعمال اصطلاح مذکور این است که مقررات معاهده ارزش خود را از دست نمی‌دهد و فقط در هنگام تعلیق، از اجرای مقررات معاهده خودداری می‌شود. در ماده 72 معاهده وین - 1969 تصریح شده است که معاهده همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و فقط اجرای مقررات آن به حال تعلیق در می‌آید. بنابراین از طرفی به هیچ وجه در «روابط حقوقی و قضایی بین متعاهدان که به وسیله معاهده مقرر گردیده است» تأثیری ندارد

و از طرف دیگر «در دوره تعلیق، متعهدان موظفند که از هر نوع اقدامی که مانع اجرای محدود مقررات معاهده پس از ختم دوره تعلیق بشود، خودداری ورزند». مقررات ماده 72 در واقع مربوط به وظیفه اساسی کشورها است که احترام به عهد را ملحوظ داشته و با کمال «حسن نیت» از عهده تعهدات خود برآیند (ماده 26 معاهده مذکور). به همین سبب یعنی به دلیل کمال «حسن نیت»، هیچ یک از متعهدان حق ندارد از تعلیق اجرای مقررات معاهده استفاده کرده و موانعی ایجاد نماید که نتوان مقررات آن را مجدداً به اجرا گذاشت.

انطفاء و تعلیق معاهدات

انطفاء و تعلیق معاهدات ممکن است در اثر یک سلسله از علل و اسباب صورت پذیر گردد.

مقدمتاً باید گفت که منظور از «علل و اسباب» انطفاء و تعلیق، عبارت از عمل و فعل حقوقی و قضایی و یا اثر حقوقی و

قضایي است که به‌طور دائم و یا موقت از بوجود آمدن آثار معاهده ممانعت می‌نماید. علل و اسباب انطفاء و تعلیق معاهدات بسیار متنوع است؛ ولی می‌توان آنها را برحسب ملاکهای مختلفی طبقه‌بندی نمود. ما در اینجا ملاکی را که در معاهده وین - 1969 در نظر گرفته‌اند بیان می‌کنیم.

برحسب معاهده مذکور (ماده 42 جمله دوم) ملاکی که در نظر گرفته شده خصوصیت و طبیعت قواعدی است که علل و اسباب انطفاء و تعلیق را تعیین می‌نماید. این قواعد یا از حقوق عام²⁴ و یا از حقوق خاص²⁵ استنتاج می‌شود. در نتیجه این طبقه‌بندی چنین تشریح می‌گردد:

1. انطفاء و تعلیق معاهده به‌موجب مقررات خاصی که در خود معاهده قید شده است.

2. انطفاء و تعلیق معاهده برحسب قواعدی که متعهدان به اتفاق آرا در یک معاهده بعدی مقرر نموده‌اند.

24. Droit Général.

25. Droit Particulier.

3. انطفاء و تعلیق معاهده به سبب بروز بعضی از وقایع و آثار حقوقی که متعاهدان پیش‌بینی نکرده‌اند.

این نکته قابل توجه است که بعضی از علل و اسباب انطفاء و تعلیق، مشکلات متعددی را ایجاد می‌نماید، در حالی که بعضی دیگر تقریباً مسئله‌ای را مطرح نمی‌سازد؛ به همین دلیل و به دلایل تاریخی، علل و اسباب انطفاء و تعلیق معاهدات از طرف دانشمندان حقوق به‌طور یکنواخت مورد مطالعه و تعمق قرار نگرفته است؛ چنان‌که در باره بعضی از مشکلات مطالعات وسیعی صورت گرفته است (از جمله به‌طور مثال می‌توان از «تغییر اساسی»²⁶ اوضاع و احوال زمان عقد معاهده - اصل ربوس سیک استانتی بوس - و تأثیر جنگ در معاهدات نام برد)؛ در صورتی‌که بعضی از مسائل حتی مسائل مهم - از قبیل تعلیق و الغای ضمنی معاهده - موضوع مطالعات مفصل و عمیق قرار نگرفته است.²⁷

26. Fundamental.

27. Capotorti F., op. cit., p.472.

ما در این رساله به بررسی موضوع تأثیر تغییر اوضاع و احوال در زمان عقد پرداخته و سایر مطالب را به اختصار برگزار خواهیم کرد.

1. انطفاء و تعلیق معاهدات به موجب مقرراتی

که در خود معاهده قید شده است

کشورها بنا به اصل سلطه و حاکمیت و برحسب اصل آزادی که متعاهدان دارا می‌باشند، حق دارند هر نوع اثر یا عمل حقوقی را از موجبات انطفاء و یا تعلیق محسوب و آن را در متن معاهده قید نمایند.

بر طبق معاهده وین این آزادی و اختیار در تعیین شرایط از میان رفت و یا تعلیق معاهده کامل است و به همین سبب بند الف از ماده 54 مقرر می‌دارد که معاهده «برطبق قیود مندرج» یا ممکن است منطقی شود و یا مسترد گردد و یا آنکه می‌توان از آن خارج شد، و همچنین بند الف از ماده 57 همین قاعده را درباره تعلیق معاهده مقرر نموده است. بنابراین مقررات معاهده به محض تحقق شرایط مندرج در آن، به موقع اجرا گذاشته خواهد شد و

اختلافي که ممکن است بروز نماید، مربوط به تفسیر قیود مندرج در معاهده خواهد بود.

این نکته قابل ذکر است که در عمل دیپلماتی کمتر دیده می‌شود که قیودی را جمع به تعلیق مجموع مقررات در معاهده درج شده باشد؛ لکن تعلیق قیدی از قیود و یا تعلیق تعهدی مشخص، بکرات در معاهدات بچشم می‌خورد به‌خصوص در معاهدات اقتصادی که آن را قید محافظت²⁸ می‌نامند.²⁹ برعکس، مقررات مربوط به شرایط انطفاء و پایان یافتن معاهده بیشتر در معاهدات قید می‌شود و ما در اینجا به چهار دسته از این شرایط اشاره می‌کنیم تا حق مطلب ادا گردد:

الف. قیدی که موعد پایان یافتن معاهده را تعیین می‌نماید

بسیاری از معاهدات برای مدتی غیرمعیّن منعقد می‌گردد و معاهداتی که برای مدتی نامحدود یا دائمی منعقد می‌شود، بسیار نادر است. اما هرگاه در

28. Clause de sauvegarde.

29. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., p. 272.

معاهده موعدي تعيين شده باشد، معاهده به محض سررسيد موعدي پايان مي‌يابد. اين موعدي ممكن است تاريخ مشخصي داشته باشد (مثلاً يك سال يا نود و نه سال). قيد تاريخ مشخص، بيشتر در معاهدات اتحاد و يا در معاهدات مربوط به تعهد مراجعه به داوري اجباري و يا در بسياري از معاهدات اقتصادي درج مي‌گردد. معمولاً در معاهده‌اي كه سرزميني را به اجاره واگذار مي‌كنند، تاريخ سررسيد موعدي را براي مدت طويل‌تري تعيين مي‌نمايند.

ب. شرح فسخ و لغو معاهده

يكي ديگر از قيود انطفاي معاهدات كه در بعضي از معاهدات مقرر مي‌گردد شرط فسخ و يا لغو آن است كه برحسب تعريف معمولي حقوق قرارداداي بين‌المللي³⁰ عبارت از اين است كه تعهدات وقتي پايان مي‌يابد كه اثر حقوقي و قضايي پيش بيني شده‌اي بوجود بيآيد. بوجود آمدن اثر و يا آثار حقوقي و قضايي ممكن است مسلم و يا محتمل باشد. در صورتي كه مسلم باشد و معاهده، به محض ايجاد آن اثر حقوقي و

30. Droit conventionnel.

قضائي، پايان يابد، د واقع مانند اين است که مدت معاهده منقضي شده باشد. اما بايد گفت که در حقوق خصوصي، شرط الغاي قرارداد به معنای خاص کلمه عطف بماسبق مي شود؛ يعني آثار قرارداد را از بدو عقد³¹ از میان مي برد. ولي در حقوق بين الملل وضع به اين ترتيب نيست و اين قاعده اعمال نمي شود. در حقوق بين الملل ابقاي آثار معاهده موکول به ارادة متعاهدان است و به طور کلي آثاري که معاهده تا زمان وقوع وضع و يا حادثه پيش بيني شده بوجود آورده است، اعتبار خود را از دست نمي دهد؛ لکن از زمان وقوع وضع و يا حادثه به بعد، معاهده ديگر پايان يافته و از اعتبار ساقط است.³²

پ. قيد اعلان رسمي فسخ معاهده³³ و خروج از آن
اعلان رسمي فسخ معاهده و خروج از آن
عبارت از فعل و عمل حقوقي است که برحسب

31. Ab initio.

32. Capotorti, op. cit., pp. 275-276.

33. در ترجمه اصطلاح Dénonciation des traités واژه «فسخ معاهدات» را به کار برده ايم که مفهوم اصطلاح را به طور روشن بيان مي نمايد.

وضعیت خاصی به‌طور یکجانبه از طرف مقامات ذیصلاحیت کشور متعاقباً که مایل است تعهداتی را که به عهده گرفته انجام ندهد، صورت می‌گیرد. اصطلاح خروج از معاهده³⁴ فقط درباره‌ی معاهدات چندجانبه به‌خصوص معاهدات مربوط به سازمانهای بین‌المللی استعمال می‌شود، و چون اعلان رسمی فسخ و لغو معاهده به معاهدات دوجانبه پایان می‌دهد، طبعاً خروج از معاهده چندجانبه اصولاً فقط در باره‌ی کشوری که از جامعه متعاقدان خارج می‌شود، آثار معاهده را از میان می‌برد و معاهده در مورد سایر متعاقدان به اعتبار خود باقی می‌ماند.

اعلان رسمی فسخ و لغو معاهده و خروج از آن در بسیاری از معاهدات قید می‌گردد و به هر یک از متعاقدان حق می‌دهد که یا از بوجود آمدن آثار معاهده جلوگیری کند و یا هر وقت بخواهد از معاهده چندجانبه خارج شود. اما باید متذکر شد که اغلب در بسیاری از معاهدات حدود و شروطی برای اجرای چنین حقی قائل می‌شوند و آن حدود و شروط به‌اختصار از این قرار است:

34. Retrait.

1. ممکن است مقرر گردد که طرفه‌های عهد حق ندارند قبل از انقضای مدت معینی از آغاز اعتبار معاهده، فسخ آن را اعلان نمایند.

2. متعاقدان ممکن است متعهد شوند که قبل از اعلان رسمی فسخ و لغو معاهده، به طرفه‌های دیگر عهد در مدت معینی اطلاع دهند که می‌خواهند معاهده را فسخ کنند و یا از آن خارج شوند.³⁵

3. طرفه‌های عهد ممکن است قید کنند که اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده باید منوط و موکول به طرز رفتار کشور ذینفع و یا منوط به وضع معین و مشخصی باشد.

4. متعاهدان ممکن است اجرای قبلی آیین مشخص و معینی را برای اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده مقرر سازند. لکن باید توجه را به این نکته جلب کرد که اگر عاملان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده منوط به وقوع اوضاع و احوالی باشد که کشور ذینفع حق داشته باشد وقوع آن اوضاع و احوال را خود بالنفسه تشخیص دهد، دیگر نباید از حدود و شروط حقیقی

35. Préavis.

اعلان رسمي فسخ و لغو معاهده و يا خروج
از آن سخن به میان آورد.³⁶

ث. قيود ضمني

1. فسخ معاهده و خروج از آن بي آنکه
اجازه آن تصريح شده باشد.³⁷
همواره معاهداتي وجود دارد که شامل
هيچ نوع قيد صريحي در باب انطفاي
معاهده نيست. پس اين سؤال مطرح مي‌گردد
که آیا چنین معاهداتي بايد همیشه به
قوت و اعتبار خود باقي بماند؟
در صورتي که قائل به اين امر باشيم
که قاعده «وفاي به عهد و احترام به
قول»³⁸ را بي هيچ نوع استثنائي همواره
بايد مجري بدانيم، البته معاهده اعتبار
خود را از دست نمي‌دهد؛ ولي در واقع
هيچ گاه نمي‌توان تصور کرد که کشوري
بتواند تعهداتي ابدی و الزام آور به عهد
بگيرد. بنا بر اين مسئله اي که مطرح
مي‌گردد اين است که آیا در هر معامله اي
يك شرط ضمني وجود دارد که بر طبق آن
بتوان معاهده را فسخ کرد و يا از آن

36. Capotorti, op. cit., p.480.

37. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., pp. 273 et suiv.

38. Pacta sunt servanda.

خارج شد؟ باید گفت درست است که برحسب چند سابقه معروف پاسخ به این سؤال منفي است و همچنین بنا به ماده 56 معاهدة وين - 1969 مقرر گردیده است که فسخ یکجانبه معاهده ب تطوري که آن را مردود و منسوخ³⁹ اعلام نماید، غیرقانوني و نامشروع است، لکن با این حال آنچه از ماده مذکور (ماده 56) مستفاد می‌گردد این است که امکان دارد به طور یکجانبه معاهده را فسخ کرد به شرطی که از مطالعه معاهده مشخص گردد که به طور ضمنی فسخ و یا خروج از آن اجازه داده شده است و در ماده مذکور مقرر گردیده است که این اجازه ضمنی را می‌توان از نیت و اراده طرفهای عهد و یا از طبیعت و خصوصیت معاهده استنباط نمود. زیرا معاهداتی هم وجود دارد که بنا به طبیعت و خصوصیتی که دارند ممکن نیست بتوان آنها را فسخ نمود که از جمله باید از معاهدات صلح و یا معاهدات مربوط به تعیین مرزهای کشورها نام برد. در مقابل معاهداتی وجود دارند (از قبیل معاهدة اتحاد) که می‌توان مسلم دانست که قید ضمنی فسخ و

39. Dénonciation – répudiation.

یا خروج، در آنها مندرج است مگر آنکه خلاف آن به اثبات برسد که در نتیجه نمی‌توان آنها را فسخ کرد و یا از آنها خارج شد.

به این مطلب نیز باید اشاره کرد که به‌موجب قید ضمنی معاهده است که بعضی از وقایع حقوقی و قضایی از قبیل اجرا نشدن معاهده و یا تغییر اساسی اوضاع و احوال زمان عقد، موجبات انطفاء و یا تعلیق معاهده را به‌وسیله اعلان فسخ و یا هر وسیله قانونی دیگر فراهم می‌سازد؛ چرا که در واقع تأثیر این حوادث در حیات معاهده بنا به اراده متعاهدان صورت نمی‌گیرد. برعکس، قواعدی که مبنای انطفاء و یا تعلیق معاهده محسوب می‌شود، عبارت از قواعد حقوق عرفی و یا حقوق مدون بین‌المللی است.

2. انطفای معاهده در اثر اجرای مفاد آن معاهداتی از قبیل معاهدات مربوط به واگذاری سرزمین، یا معاهدات مربوط به الزامات مالی و یا تحویل اجناس و یا مربوط به منافع دولتی اختصاصی و غیره، یعنی معاهداتی که به‌نحو مشخص و معین

برای طرفهای عهد و یا برای یک طرف عهد ایجاد حق و تکلیف می‌کند، طبیعاً به محض اجرا و به‌خودی‌خود منطقی می‌گردد؛ یعنی چون آثار خود را بوجود آورده و دیگر تجدید نمی‌شود، درحقیقت مثل این است که معاهده برحسب قید ضمنی که از طبیعت و خصوصیت معاهده مستفاد می‌گردد، منطقی و پایان یافته باشد.

2. انطفاء و تعلیق معاهده به دلیل برقرار

شدن اصل و قانون تازه‌ای در حقوق بین‌الملل

الف. انطفای صریح یا ضمنی به دلیل انعقاد

معاهده بعدی

طبیعی است که معاهده بعدی موجبات انطفاء و الغای معاهده قبلی را فراهم می‌سازد. بنابراین انطفاء و الغای معاهده قبلی، یا به صراحت در معاهده بعدی قید می‌گردد و یا آنکه به‌طور ضمنی از مفاد معاهده بعدی استنباط می‌شود.

الغای معاهده قبلی وقتی صریح است که در معاهده بعدی قیدی ذکر شده باشد که معاهده قبلی را ملغی می‌سازد. الغای معاهده قبلی وقتی ضمنی است که در معاهده بعدی (که دارای مضمون مشترکی با

معاهده قبلي است) مقرراتي وضع شده باشد که با مقررات معاهده قبلي متضاد باشد و نتوان متقابلاً هر دو معاهده را به موقع اجرا گذاشت.

در ماده 59 معاهده وين - 1969
پيشبيني شده که لغو ضمني ممکن است از مقررات معاهده بعدي و يا از نيت و ارادة طرفهاي عهد مستفاد گردد، و چون در معاهده، آييني مقرر نگردیده است که بر طبق آن يگانگي اراده و نيت کليه متعاهدان (در معاهدات چندجانبه) بايد به اتفاق آرا اعلام گردد، لهذا معاهده بعدي ممکن است با آنکه معاهده اي از جمله معاهدات بدون تشریفات باشد، معاهده قبلي را که معاهده اي با تمام تشریفات است، ملغي سازد.

اما در باب تعليق معاهده بايد گفت که تعليق ضمني و يا صريح معاهده نيز در معاهده وين - 1969 پيشبيني شده است. در ماده 58 معاهده مذکور مقرر گردیده که در معاهدات چندجانبه ممکن است موافقتي بين دو يا چند طرف عهد برقرار گردد که

تأثير تغيير اوضاع و احوال... ❖ 35

معاهده و یا بعضی از مواد آن را معلق بگذارند؛ ولی به شرطی که در معاهده قبلی این حق را به طرفهای عهد واگذار کرده باشند. در صورتی که در معاهده قبلی چنین قیدی به صراحت ذکر نشده باشد، تعلیق معاهده و یا تعلیق بعضی از مواد آن به شرطی ممکن است که ضرر و زیانی به سایرمتعاهدان وارد نسازد و یا آنکه مغایر و متضاد با موضوع و یا با هدف معاهده قبلی نباشد. برطبق ماده 58 متعاهدانی که برای تعلیق با هم توافق می‌نمایند موظفند نیت و اراده خود را برای انعقاد چنین توافقی به اطلاع سایر متعاهدان برسانند و به‌طور مشخص تعیین کنند که چه معاهده و یا چه مقرراتی از معاهده قبلی را در نظر دارند معلق بگذارند.

ب. ناسازگاری معاهده با اصل یا ناموس عرفی

حقوقی بین‌الملل عام⁴⁰

برحسب ماده 64 معاهده وین - 1969
بوجود آمدن ناموس آمرانه جدید در حقوق
بین‌الملل عام - خواه عرفی باشد یا

40. Jus Cogens.

قراردادی - به هر ماده‌ای که با آن اصل و ناموس مغایرت داشته باشد، پایان می‌دهد. ماده 64 همدیف ماده 53 است که معاهداتی را که در زمان انعقاد با اصل و ناموس آمرانه حقوق بین‌الملل عام متضاد می‌باشد، باطل اعلام می‌نماید.

بر طبق ماده 53، اصل و ناموس آمرانه حقوق بین‌الملل عام چنین تعریف می‌شود:

اصل و ناموسی است که از طرف مجموع کشورهای عضو جامعه⁴¹ بین‌المللی به عنوان قاعده و اصلی که استثنا پذیر نیست و نمی‌توان به هیچ وجه از آن تخلف نمود و در آن تغییر و تبدیلی صورت نمی‌گیرد مگر به وسیله اصل و ناموس تازه حقوق بین‌الملل عام که باید دارای همان صفات و خصوصیات باشد، پذیرفته و به رسمیت شناخته شده باشد.⁴²

باید اضافه نمود که یک قاعده عرفی بعدی نیز ممکن است موجبات انطفای معاهده را فراهم سازد اما به شرطی که

41. Communauté.

42. Capotorti, op. cit., p.520.

مفاد معاهده با قاعده عرفي جديد مغاير و متضاد باشد. در اين باره نيز (چنانكه در مورد موضوع اصل و ناموس تازه حقوق بين الملل عام بيان شد) اين قاعده كلي كه «قانون بعدي لغو كننده قانون قبلي است»⁴³، مبنايي حقيقي و قضايي محسوب ميشود. نهايتاً در پاره اي از موارد، قاعده عرفي جديد فقط بعضي از مقررات معاهده را لغو ميكند و تمامي معاهده را منطفي نمي سازد بلكه فقط آن را تغيير مي دهد.

در بعضي از حالات، معاهده در اثر وجود آمدن قاعده عرفي جديد منطفي نمي شود، برعكس، معاهده بيشتري به دليل تغيير و تبديل «محيط و فضاي»⁴⁴ حقيقي و قضايي بين المللي كه بقاي آن براي اجراي مفاد معاهده لازم است، منطفي مي گردد، و اين فرضي است كه با موضوع تغيير اساسي اوضاع و احوال زمان عقد بسيار نزديك و مشابه است. نهايتاً در اين فرض فقط تغيير و تبديل «محيط و فضاي» حقيقي و قضايي بين المللي در نظر است، نه تغيير

43 . Lex posterior derogat priori.

44. Environment.

اساسي اوضاع و احوال زمان عقد معاهده؛ چنانکه دولت فرانسه براي اثبات عدم صلاحيت ديوان دادگستري بين‌المللي در قضيه «آزمایشهاي هسته‌اي» (سال 1974) استدلال نمود که پیمان عام داوري اجباري منعقد در سال 1928 «از زمان از بين رفتن جامعه ملل» - يعني تغيير محيط و فضاي حقوقي و قضايي بين‌المللي - متروک شده و مورد عمل قرار نگرفته است، در نتيجه پیمان عام مزبور ديگر آثاري را نمي‌تواند بوجود بياورد، و نيز دولت ترکيه در قضيه «فلات قاره درياي اژه» (سال 1978) به همين ترتيب استدلال نموده است. تغيير «محيط و فضاي» حقوقي و قضايي بين‌المللي به دفعات و در قضايي مختلف مورد استناد قرار گرفته است؛ لکن ديوان دادگستري بين‌المللي تاکنون اين قضيه حقوقي را به صراحت حل و فصل نکرده است.⁴⁵

3. انطفاء و تعليق معاهده در اثر بروز وقايع و آثار حقوقي که در معاهده پيش‌بيني نشده است

45. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., p. 276 et suiv., Capotorti. op. cit., pp. 516-525.

نکته قابل توجه در این موضوع عبارت از این است که از طرفی، نتایج بروز چنین وقایعی با اراده و خواست طرفهای عهد ارتباطی ندارد و از طرف دیگر، قواعد کلی که در معاهده وین - 1969 مقرر گردیده بر این قضیه حاکم و ناظر است. برطبق قواعد معاهده مزبور، بروز وقایع و آثار حقوقی که در معاهده پیشبینی نشده، «علل و اسباب» انطفاء و یا تعلیق معاهده خوانده شده است و در مورد فیصله اختلافاتی از این قبیل، همان آیین خاص و سیستم معینی را که در مورد ابطال معاهدات به سبب عدم صحت و اعتبار اعمال می‌شود، برقرار ساخته است.

نتیجه بروز وقایعی که در معاهده پیشبینی نشده (بی آنکه اراده طرفهای عهد در آن دخالتی داشته باشد)، اجرا نشدن معاهده است. بر طبق ماده 61 معاهده وین هر یک از متعاهدان حق دارد به دلیل ممکن نبودن قطعی اجرای مفاد معاهده، به آن پایان دهد. و اما اجرای معاهده وقتی غیرممکن است که «موضوع لازم برای اجرای معاهده به طور قطع یا از میان رفته و یا منهدم شده باشد». چنین

وضعی در عمل نادرست است؛ ولی می‌توان در این باره مثال‌هایی را ذکر کرد از قبیل زیرآب رفتن جزیره، خشک شدن رودخانه، انهدام سدهای آب، از میان رفتن دستگاه تولید برق در اثر نیروی آب و غیره که در هر یک از این صور، معاهده‌ای که مربوط به چنین موضوعاتی می‌باشد، دیگر قابل اجرا نیست. لکن بروز وقایعی که مانع اجرای معاهده است، اگر موقتی باشد طبعاً موجب تعلیق معاهده می‌شود، نه اطفای آن. حالت دیگری نیز ممکن است روی دهد و آن از بین رفتن شخصیت بین‌المللی متعاقدان در معاهدات دوجانبه است؛ یعنی اگر یکی از دو طرف کاملاً شخصیت بین‌المللی خود را از دست بدهد، طبیعی است که معاهده دیگر قابل اجرا نیست. نتایج چنین وضعی به قوا عد جانشینی کشورها ارتباط دارد که در اینجا مورد بحث نیست.⁴⁶

برای تکمیل مطلب باید ببینیم که در چه فروضی، قوا عد حقوق بین‌الملل عام، اعلام رسمی فسخ معاهده و خروج از آن را اضافه بر آنچه تاکنون شرح دادیم به رسمیت

46. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., p. 279.

می‌شناسد؟ چرا که در واقع آنچه را تاکنون بیان کرده‌ایم بیشتر مربوط به این مطلب است که معاهده ممکن است یا برحسب قیود مندرج در آن و یا به موجب اتفاق رأی متعاهدان، منطقی و یا معلق گردد. اکنون باید دو علت و سبب دیگر را که دو فرض اساسی و مهم اعلان رسمی فسخ معاهده یا خروج از آن است و از طرف حقوق بین‌الملل عام نیز مجاز شناخته شده است، مورد مطالعه قرار دهیم:

1. نقض عمده مفاد مهم معاهده.
 2. تغییر اساسی اوضاع و احوال زمان عقد که موضوع اصلی این مقاله است.
- مطلب نخست را ب اختصار شرح می‌دهیم؛ ولی مطلب دوم را در قسمت سوم مفصلاً مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

نقض عمده مفاد معاهده و یا اجرا نشدن معاهده

به علت خطای عمده ارتكابي یکی از متعاهدان⁴⁷

عدم اجرای غیرقانونی معاهده بنا به سوء نیت، در عین حال دو نوع مسئولیت را

47. Nguyen Quoc Dinh., op.cit., p.277 ; Capotorti , op. cit., p.537 et suiv.

برای مرتکب ایجاد می‌نماید: یکی مسئولیت نقض مقررات خاص معاهده، و دیگری مسئولیت بین‌المللی مرتکب نقض عمده از لحاظ نقض مقررات و شرایط خاص حقوق معاهدات.

از لحاظ مسئولیت نوع نخست، کشور ناقض عمده عهد موظف به اجرای معاهده است و باید خسارات وارد بر متعهدان دیگر را جبران نماید، و از لحاظ مسئولیت نوع دوم، کشوری که عمداً معاهده را اجرا نکرده است، مشکلات گوناگونی را از جهت حقوق معاهدات ایجاد می‌نماید که از همه مهمتر آشفتگی وضع معاهدات است؛ زیرا یکی از اصول ذاتی و اساسی حقوق معاهدات، اصل «وفای به عهد و احترام به قول» است و هرگاه این اصل مراعات نشود، طبعاً یا به معاهده پایان داده می‌شود و یا آنکه آن را تا زمانی که عمل نقض معاهده متوقف نشده باشد، به حال تعلیق دچار می‌سازد. علاوه بر این طرف متعاقدی که از نقض عهد متضرر شده است، حق دارد برحسب اصل دیگر حقوق بین‌الملل یعنی اصل «عمل مقابله به مثل»، به عملی مشابه عمل ناقض عهد مبادرت ورزد و یا آنکه

چون قواعد حقوق بین‌الملل نقض شده است، به عمل شدید غیر قانونی و لی مسالمت آمیزی⁴⁸ اقدام نماید و یا به عبارت دیگر از اجرای تعهدات و الزاماتی که بر طبق معاهده به عهده گرفته است، خودداری ورزد. لکن در اینجا باید کمال احتیاط را مراعات کرد؛ چرا که بنا به تجربه ممکن است یکی از متعاهدان، معاهده را فقط از لحاظ قیود و شروطی که چندان مهم نیست نقض نماید تا بتواند به آن پایان دهد و یا معاهده‌ای را که نمی‌پسندد، به تعلیق دچار سازد. بنابراین باید متوجه این نکته بود که هر نقض عهده‌ی قابل آن نیست که آن را با عمل مقابله به مثل و یا با عمل شدید غیرقانونی (ولی مسالمت‌آمیز) پاسخ گفت. به همین دلیل ماده 60 معاهده وین - 1969 مقرر می‌نماید که نقض عهد باید مربوط به ذات و اساس یا یکی از مقررات اساسی و مهم باشد و در غیر این صورت همین قدر که طرف دیگر معاهده از اجرای وظایف خویش خودداری کند و اگر متضرر شده است مطالبه خسارت نماید، کفایت می‌کند.

48. Représaille pacifique.

در این باب رویه دیپلماتی متعددی مشاهده نمی‌شود؛ ولی از آنچه موجود است می‌توان راه حل متناسب و عقلانی معاهده وین را استنباط کرد. در این معاهده بنا به بند ب از جمله اول ماده 56 مقرر شده است که حق اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده باید از «طبیعت و خصوصیت» خود معاهده مستفاد گردد (هرچند که این وضع را استثنائی قلمداد نموده است)؛ لکن در هر حال این قاعده فقط درباره معاهداتی قابل اجرا است که قید و شرط دیگری را برای انقضای معاهده ذکر نکرده باشد. در جمله دوم از ماده 56 مقرر گردیده است که متعاهدی که در نظر دارد معاهده را منسوخ اعلام نموده و یا از آن خارج شود، موظف است نظر خود را یک سال قبل از اعلان رسمی، به سایر متعاهدان ابلاغ کند تا در ظرف این مدت، مذاکراتی بین متعاهدان روی دهد و در نتیجه اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده با توافق متعاهدان دیگر صورت پذیرد.

نتیجه قسمت اول و دوم

پس از آنکه معاهده، موافقتنامه و قرار بین‌الملل را تعریف کردیم و اصول و قواعد اساسی حاکم و ناظر بر آنها را توضیح دادیم و در قسمت دوم تغییرات، پایان و تعلیق معاهده را با ذکر دلایل و موجبات، تعریف و توصیف نمودیم، اکنون چون زمینه کلی و اساسی مطلب مورد مطالعه روشن است، باید به اصل موضوع که «تأثیر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در معاهدات و قرارهای بین‌المللی» است، بپردازیم و این خود در حقیقت – چنانکه قبلاً اشاره شد – دنباله همین قسمت دوم است؛ لکن شرح و تفصیل بیشتری لازم دارد تا موقعیت موضوع در حقوق بین‌الملل و در عمل دیپلماسی امروزی معین و مشخص گردد و از زیاده‌روی‌ها و یا تخلفات عامدانه عاقدان عهد جلوگیری به عمل آید و اجتماع بین‌المللی دچار هرج و مرج نشود.

3. تأثیر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در اعتبار معاهدات و در قرارهای بین‌المللی

یکی از مسائل اصلی در زمینه انطفای معاهده و خروج از آن مسئله تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده است که به آن به لفظ لاتینی قید و یا اصل «ربوس سیک استانتی بوس» می‌گویند، به این معنی که هرگاه اوضاع و احوالی که مبنای عقد معاهده بود به‌طور اساسی تغییر کند، ممکن است معاهده منعقدہ بنا به ابتکار یکی از عاقدان ذینفع پایان یابد. به تعبیر دیگر برحسب عقیده بعضی از دانشمندان حقوقی و رویه‌های معمولاً به، هر وقت در اوضاع و احوال زمان عقد معاهده، موافقتنامه و قرار بین‌المللی تغییری روی دهد، امکان دارد از موجبات انطفاء و الغای آنها محسوب گردد، یا به عبارت دیگر «موضوع مورد بحث یعنی قید، یا اصل و یا قاعده ربوس سیک استانتی بوس، عبارت از مسئله تغییر اوضاع و احوالی است که از جهت قراردادی و عقود، در اجتماع بین‌المللی به‌طور مسالمت آمیز روی می‌دهد».⁴⁹

49. Antonio Poch de Caviedes, De la clause "Rebus sic stantibus à la clause de révision dans les conventions internationales", Recueil des Cours, A.D.I., Tom 118, 1966, pp.110 et suiv.

دانشمندان حقوق برای این باب اهمیت بسیاری قائل شده و در نتیجه به بحث‌های مفصل و گوناگونی پرداخته‌اند که ذکر کلیه آنها از حوصله این مقاله خارج است؛ همین قدر باید اشاره کرد که حل و فصل تمام مسائل حیات اجتماعی به وسیله موازین حقوقی به خصوص درباره مسائل راجع به روابط بین‌المللی میسر نیست؛ چرا که «در هیچ زمینه‌ای بقدر روابط بین‌المللی، فیصله حقوقی و قضایی مسائل بسیار متعدد و گوناگونی که مطرح می‌شود، محدود نیست» و «اگر در نظم حقوق داخلی مهم‌ترین مسائل به وسیله حقوق حل و فصل می‌شود، حقوق بین‌الملل قابلیت آن را ندارد که بتواند تعداد کثیری از مسائل حیاتی را که موجودیت کشورها به آنها بستگی دارد از لحاظ حقوقی و قضایی فیصله دهد».⁵⁰

با این حال کنفرانس وین - 1969 نشان داد که اکثریت قابل ملاحظه‌ای از کشورها معتقدند که تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده یکی از موجبات استثنائی انطفای معاهدات است که تا حدود معینی

50. J.B. Briely, "Règles générales du droit de la paix", Recueil des Cours, A.D.I., vol.58, pp.216-217.

از طرف حقوق معتبر امروزي، قابل قبول شناخته شده است (مادة 62 جملة اول معاهدة وين - 1969)، معذلك معاهدة مذکور - چنانکه بعداً بيان خواهد شد - مشکل را به طور کامل قطع و حل نکرده و شرايطي را قائل شده که در حقيقت براي حفظ جامعه بين المللي از اختلال حقوق قراردادي مقرر گردیده و همین امر مشکل ديگري را بر مشکل اصلي افزوده است که حل آن نيز آسان نيست؛ چون با در نظر گرفتن سلطه و حاکميت کشورها چه مقام ذيصلاحيتي حق دارد درباره تغيير اوضاع احوال زمان عقد معاهده قضاوت نمايد و اگر دستگاه ذيصلاحيتي وجود نداشته باشد آيا خود متعاهدان حق دارند تغيير اوضاع و احوال را بالنفسه تشخيص داده و در صورت لزوم لغو معاهده را به طور يکجانبه اعلام نمايند؟

در دوران معاصر چون روابط اقتصادي و سياسي بين المللي بسرعت متغير و متحول مي گردد، اعلام يکجانبه انطفاء و الغاي معاهده برحسب قاعده و يا اصل «ربوس...» بسيار به چشم مي خورد و به علاوه چون به تدريج بر تعداد کشورهایي که استقلال

یافته و سلطه و حاکمیت خود را می‌خواهند اعمال نمایند افزوده شده و می‌شود، طبعاً هدایت دوجانبه در باب همکاری‌های نظامی، دیپلماتیک، قضایی و اقتصادی که قبلاً منعقد گردیده با الغای یکجانبه و یا با مذاکره با طرف عهد روبرو گردیده است.

از سوی دیگر باید افزود که اغلب معاهدات اقتصادی و مالی و پولی که بر اصولی مبتنی بوده که امروزه دیگر مورد توجه و یا قبول کشورهای جهان سوم نیست (و آنها را با وضع کنونی خویش مغایر دانسته و از جمله موانع پیشرفت و رشد و توسعه خود تشخیص می‌دهند) یا لغو شده و یا آنکه با طرف‌های معاهده به‌منظور الغاء و یا تجدیدنظر در آنها وارد مذاکره شده‌اند. به همین جهت قید و یا اصل ربوس... اهمیت تازه‌ای کسب کرده است که باید آن را به‌دقت مورد مطالعه قرار داد و اگر موجبات عدم ثبات وضع بین‌المللی عهد و قرارها را فراهم می‌سازد، مسلماً باید حدود معینی را درباره آن قائل شد.

بخش دوم

فصل اول منشأ قاعدة «ربوس...» و تكامل آن در زمان

قبل از مطالعه خصوصیات قید و قاعدة ربوس... و توضیح مفهوم روشن و مشخص آن، لازم است فعلاً به طور موقت تعریفی از آن به دست دهیم تا بتوانیم ریشه و مبدأ و همچنین تکامل آن را در زمان بیان نمائیم: یکی از دانشمندان معروف و متخصص حقوق قراردادی بین‌المللی به نام «شی‌ای»⁵¹ قید و قاعدة ربوس... را «اصلي مي‌داند که برحسب آن، تغییر اساسی و واقعی اوضاع و احوالی که با در نظر گرفتن آن اوضاع و احوال معاهده‌ای منعقد شده است، امکان دارد به متروک شدن⁵² معاهده منجر گردد و یا لااقل از نیروی الزام آور آن بکاهد».⁵³

پس از این تعریف موقتی اکنون باید تکامل قید، یا قاعدة و یا اصل مزبور را که یکی از بنیادهای حقوقی قضایی است

51. Chailley.

52. Caducite.

53. Lapradelle – Niboyet, Répertoire de D.I., supplément, 355, cité par De caviedes op. cit., pp.145 et suiv.

مانند سایر بنیادهای مذکور در زمان –
یعنی از لحاظ تاریخی – بررسی کنیم.

الف. منشأ و مبدأ قاعده

از قدیم‌الایام چه در یونان باستان و
چه در روم قدیم و چه در سایر کشورها
قاعده و قید مورد بحث از جمله قواعدی
به‌شمار می‌آمد که ممکن بود بر
قراردادهای منعقد بین اشخاص و یا
اقوام، حاکم و ناظر باشد.
در یونان باستان آیینی را در نظر
گرفته بودند که بر طبق آن می‌توانستند
قراردادهای منعقد را با تغییرات مهمی
که امکان داشت بعداً روی دهد، تلفیق
نمایند. فی‌المثل پروف‌سور «ردس لوب»⁵⁴
راهنمایی زیر را از قول «پولیب»⁵⁵ که
به اهالی اسپارت توصیه کرده است، ذکر
می‌کند:

اگر اوضاع و احوال هنوز به همان
ترتیب و صورتی که در زمان عقد اتحاد

54. Redslobs.

55. Polybe.

با اتولیه‌ها⁵⁶ وجود داشته است، باقی مانده باشد، سیاست شما نباید از راه خود منحرف گردد؛ لکن اگر اوضاع و احوال مزبور بکلی زیر و رو شده باشد، عادلانه است که پیشنهادهائی را که به شما شده گوئی امر جدیدی است و هنوز حل و فصل نشده، مورد مشورت قرار دهید.⁵⁷

به همین دلیل در یونان باستان معاهدات صلح را فقط برای مدت معینی منعقد می‌ساختند تا در صورت لزوم، یعنی در صورت بروز حوادث غیرقابل پیش‌بینی در زمان عقد، بتوانند در آن معاهدات تجدیدنظر کنند.

در حقوق روم قدیم مقرراتی درباره امور غیرقابل پیش‌بینی در زمان عقد قرارداد و یا در زمان انعقاد معاهده به چشم می‌خورد و متنی نیز در دست است که بر طبق آن می‌توان قرارداد را - به خصوص اقتصادی - به دلیل آنکه اوضاع زمان عقد تغییر کرده است، فسخ و یا لغو نمود؛

56. Etoliens.

57. De Caviedes, op.cit., p.146.

برای مثال متنی از «افریکانوس»⁵⁸ در دست است که می‌نویسد:

هرگاه متعهد شدند که چیزی را به «تی توس»⁵⁹ مدیون هستند باید توجه داشته باشند که تنها در حالی که همان وضع زمان تعهد باقی باشد باید آن چیز را به تی‌توس ادا کنند؛ ولی اگر تی‌توس به نفی بلد محکوم شده و یا آنکه به غلامی کسی درآمده و یا ممنوعیتی داشته باشد، باید متوجه باشند که دیگر چیزی به وی پرداخت نشود، زیرا شرط زیر را باید اساس قرارداد بدانند: اگر همه چیز به همان حال اولیه خود باقی مانده باشد.

متونی نیز از «سی‌سرون»⁶⁰ و «سه‌نک»⁶¹ در دست است که نشان می‌دهد در روم قدیم، مفهومی مقدماتی از آنچه بعداً قاعده و یا قید ربوس... نامیده شده در حقوق آن زمان وجود داشته است.⁶²

58. Africanus.

59. Titus.

60. Cicéron.

61. Sénèque.

62. مأخذ قبلی، ص 146.

در قرون وسطی منشأ و مبدأ واقعی
قید و یا قاعده مذکور را بعنوان اصلی
از اصول خلقی و آداب⁶³ در نوشته‌های
مکتب‌گرایان⁶⁴ باید یافت؛ چنانکه «سن
توماس داکن»⁶⁵ می‌نویسد:

وعدۀ دهنده به وعدۀ خود بی‌وفا نیست
اگر وعدۀ خود را به دلیل آنکه اوضاع و
احوال تغییر کرده است انجام ندهد.⁶⁶

مفهوم «ربوس سیک استانتی بوس» از
مکتب‌گرایان به علمای شرع مسیحی که در
زمینۀ حقوقی و قضایی واضح حقیقی قاعده
هستند، انتقال یافت.

در قرون قبل از انقلاب فرانسه برحسب
شرع مسیحی،⁶⁷ نظریه عدم پیش‌بینی در
حقوق و اقتصاد⁶⁸ خاصه نظریه عدم
پیش‌بینی اقتصادی رواج داشت و در
اختلافاتی که درباره اجرای قرارداد بروز
می‌کرد، به آن نظریه استناد می‌شد.
براساس نظریه مزبور، اگر در نتیجۀ

63. Principes éthiques.

64. Scolastique.

65. St.Tomas d'Acquin.

66. مأخذ قبلی، ص 146.

67. Le droit canonique.

68. Le theorie de l'imprevision.

حوادثي که پيشبيني نشده است، بدهکار به خسارات و زيانهائي دچار شود که در نتيجه، قرارداد جاري غيرقابل اجرا گردد، بستانکار بايد به سهم خود در قبيل بدهکار متحمل خسارت شود. در بعضي از موارد نيز بدهکار را از اجراي قراردادي که موجبات نابودي اقتصادي او را فراهم مي ساخت، بنا بر اين اصل معاف مي کردند:

هرچند پاره اي از اوضاع را به هيچ دليلي نمي توان متزلزل ساخت، معذلك اوضاع ديگري وجود دارند که بايد درباره آنها انصاف و اعتدال را به دليل جبر زمانه مراعات نمود.⁶⁹

و يکي ديگر از علماي آن زمان
مي نويسد:

بايد هميشه متوجه بود که عمل و فعل حقوقي و قضايي و يا مقررات قرارداد با در نظر گرفتن تغيير نکردن اوضاع و احوال زمان انعقاد قرارداد منعقد شده است.⁷⁰

69. Henri Roland, *Locutions latines et adages du droit français contemporain*, Tome 2, M à Z p.339.

70. Henri Roland, *op. cit.*, p.399.

با تمام این احوال و با وجود استقبال از اصل «عدم پیش‌بینی حقوقی و قضایی» معذک به نظر نمی‌رسد که در رویه‌های قضایی قبل از انقلاب فرانسه تجدیدنظر در قرارداد را به دلیل تشدید شرایط تعهد قطعاً و صریحاً پذیرفته باشند. ولی باید گفت در آن ایام مفهوم قاعده یا قید مورد بحث در تمام اروپا مورد توجه قرار گرفت و «آلبریکوس ژان تیلیس»⁷¹ که از حقوقدانان معروف وقت بود، مفهوم قاعده یا قید را قابل قبول دانسته و آن را در عقیده علمی بین‌المللی وارد ساخت. قدر مسلم آنکه قید یا عقیده علمی ربوس... از زمان مبدأ مذهبی و اخلاقی خود و پس از تصریح و تبیین قضایی شرع مسیحی وارد عدالت عامه یا حقوق معمولی شد؛ یعنی از طرفی وارد حقوق مدنی و از طرف دیگر وارد «حقوق کلیه مردم»⁷² یا حقوق بین‌الملل گردید.⁷³ به عبارت بهتر قاعده ربوس... به سبب نفوذ مفسران قرون وسطی و در اثر

71. Albericus Gentilis.

72. droit des gens.

73. De Cavedes, op. cit., p.147.

اهمیت قابل ملاحظه ای که حقوق روم در قرون وسطی و در زمان رنسانس حائز بود، پس از آنکه در حقوق معمولی پذیرفته شد و به حقوق بین الملل نیز سرایت نمود و چنانکه گفتیم نخست «ژان تیلیس» قاعده ربوس... را مظهر قاعده قضایی عامی دانست که هم در حقوق خصوصی و هم در حقوق بین الملل قابل اجرا می باشد و سپس «گروسیوس»⁷⁴ که معروف به «والد حقوق بین الملل» است، این عقیده را بیان می نماید که قاعده ربوس... با موازین حقوق مدنی، نظیر و مشابه یکدیگرند؛ ولی اضافه می کند که اوضاع و احوال باید به طور اساسی متغیر شده باشد تا بتوان قاعده ربوس... را اعمال نمود. قاعده مزبور وقتی قابل اجرا است که وقایع و شرایطی که موجب عقد قرارداد بوده است، کاملاً تغییر کرده باشد.⁷⁵ اما «واتل»⁷⁶ واضح نظریه تازه قید ضمنی⁷⁷ معتقد است که قید مزبور در هر

74. Grotius.

75. De jure belli ac pacis, 1. II chap. 16, Parag. 15.

76. Vatteck.

77. Clause tacite.

موافقتنامه‌ای وجود دارد چنانکه
می‌نویسد:

هر موافقتنامه‌ای را می‌توان لغو نمود
هر گاه اوضاع و احوالی که در زمان
انعقاد، حائز اهمیت اساسی بوده است،
دیگر وجود نداشته باشد، و مسلماً کلیه
موافقتنامه‌ها با این شرط ضمنی منعقد
می‌گردد؛ زیرا طرف‌های عقد رسماً مفاد
آن را محض وجود اوضاعی می‌پذیرند که
برای آنان حائز اهمیت اساسی است و
شرط بقای قرار به‌شمار می‌آید.⁷⁸

واتل در پایان توضیحات خود می‌نویسد
که قاعده ربوس... با قواعد عدالت عامه
و قواعد حقوقی و قضائی عام مطابقت دارد
به نحوی که هم در حقوق داخلی و هم در
حقوق خارجی قابل اعمال و اجرا می‌باشد و
اضافه می‌کند:

حتی قانونی که حاکم و ناظر بر بعضی
از امور است قابل اعمال و اجرا
نخواهد بود مگر آنکه آن امور به حال
نخستین خویش باقی مانده باشد.⁷⁹

78. Van Bogaret, Le sens de la clause "Rebus sic stantibus" dans le Droit des gens actuel, Revue Générale de Droit international, 1966, pp. 52 et suiv.

79. Vattel, Le droit des gens ..., I. II., chap. 17, parag. 296.

در همان ایام حقوقدان معروفی به نام «بن کرشواک»⁸⁰ قاعده ربوس... را شدیداً مردود اعلام نموده است؛ زیرا آن را برای حقوق قراردادی خطرناک می‌داند به این دلیل که نتایج و آثار قاعده «وفای به عهد و احترام به قول» را به‌کلی از میان می‌برد و می‌نویسد چنانچه اوضاع و احوالی که موجب انعقاد معاهده بوده است و طرف‌های معاهده محض وجود آن اوضاع و احوال با هم موافقت کرده‌اند تغییر کنند، این امر به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که به‌طور یکجانبه آن معاهده را رسماً منسوخ اعلام نمایند؛ برعکس، باید متعاهدان با هم موافقت کنند که در آن معاهده تجدیدنظر نمایند. معاهده وقتی ممکن است به‌طور یکجانبه فسخ شود که در خود معاهده «شرط تجدیدنظر در معاهده در موقع تغییر اوضاع و احوال زمان عقد» قید شده باشد.⁸¹

حقوقدان دیگری به نام «ریشارزوخ»⁸² نظر دیگری دارد و قاعده ربوس... را

80. Bynkershoek.

81. Van Bogaret, R.G.D.I., 1966, p. 53.

82. Richard Zouch.

محصول «حق بقای» کشورها⁸³ می‌دانند به این معنی که هر وقت بر طبق معاهده‌ای حیات کشوری به سبب تغییر اوضاع و احوال زمان عقد مورد تهدید قرار گیرد، آن کشور حق دارد فسخ معاهده را رسماً اعلان نماید و در غیر این حال باید تجدیدنظر در معاهده با موافقت متعاهدان صورت‌پذیر گردد.⁸⁴

چنانکه مشاهده می‌شود حقوقدانان این دوره از تاریخ درباره معنی و طرز اجرای قید یا قاعده ربوس... با هم اختلاف نظر بسیار دارند.

ب. تفسیر قاعده در قرن نوزدهم

در قرن نوزدهم نظریه‌ای که بر طبق آن قید و قاعده ربوس... قیدی ضمنی است (واتل) از طرف بسیاری از حقوقدانان زمان مورد قبول قرار گرفته و هر یک به نحوی آن را تفسیر و توجیه نموده‌اند؛ چنانکه «مرتانس»⁸⁵ معتقد است که هرگاه معاهده‌ای ضرر غیرقابل جبرانی را باعث شود کشور متضرر حق فسخ معاهده را دارا

83. Droit de conservation.

84. Van Bogaret, op. cit., p.54.

85. Martens.

می‌باشد. یکی دیگر از حقوقدانان آن قرن «کلوبر»⁸⁶ معتقد است که قید مذکور وقتی قابل استناد است که تغییر اوضاع و احوال زمان عقد، مبانی وجودی معاهده را متزلزل و مختل سازد. اما «هفتر»⁸⁷ می‌گوید: وقتی تغییر اوضاع و احوال زمان عقد قیود اصلی معاهده را سست کند، می‌توان درباره اصل «وفای به عهد و احترام به قول» استثنائی را قائل شد. نهایتاً مقرراتی که از جمله قیود اصلی معاهده محسوب نمی‌شود و حائز اهمیت درجه دومی می‌باشد، قابلیت آن را ندارد که اصل وفای به عهد... به موقع اجرا گذاشته نشود و برحسب قاعده ربوس... فسخ معاهده را اعلام نمایند.

حقوقدان دیگری به نام «ریویه»⁸⁸ اظهار نظر می‌کند که قید ربوس... از جمله آن مفاهیم حقوقی است که به آنها «فرض قانونی»⁸⁹ می‌گویند و در عمل در مورد حق بقای کشور قابل اجرا است؛ چون

86. Klüber.

87. Hefter.

88. Rivier.

89. Concept fictif.

معاهده‌ای که حیات کشوری را تهدید نماید، باید لغو گردد.⁹⁰ چنانکه ملاحظه می‌شود در قرن نوزدهم بین عقاید حقوقدانان هماهنگی نسبی وجود دارد و در حقیقت وجود قاعده ربوس... مورد تردید قرار نگرفته است؛ نهایتاً اگر اختلافاتی بین نظریه‌های آنان دیده می‌شود، بیشتر از لحاظ تفسیر و توضیح نظری درباره قید مذکور است.

اما باید گفت رویه‌های عملی و معمولاً به دیپلماسی، هماهنگی و یکنواختی عقاید و نظریه‌های دانشمندان حقوق را دارا نیست؛ زیرا قید و قاعده مذکور از جهات گوناگون به موقع عمل گذاشته شده است؛ به این معنی که مصونیت معاهدات از هر تعرضی (یعنی اصل و فای به عهد و احترام به قول) با آنکه قاعده‌ای بدون استثنا شناخته نشده و در اغلب موارد انقطاع رابطه قراردادی به دلیل از میان رفتن اراده متعاقدان پذیرفته شده است، معذک اغلب و اکثر دولتها تجدیدنظر در معاهده را مرجح دانسته و با اعلان رسمی

90. Van Bogaret, op. cit., p. 55.

فسخ یکجانبه معاهده شدیداً مخالفت
نموده اند.

آنچه به طور کلی از رویه و عمل در
قرن نوزدهم مستفاد می‌گردد این است که
دولتها قید و قاعده ربوس... را قابل
اعمال شناخته‌اند لکن مشروط بر اینکه
موجبات وجودی معاهده و قرار از میان
رفته و یا آنکه اوضاع و احوال زمان عقد
به نحوی تغییر کرده باشد که متعاقدان،
ابقای آن را دیگر لازم تشخیص ندهند؛
چنانکه در موضوع پرتکل لندن مورخ 17
ژانویه 1831 (که مربوط به استقلال کشور
بلژیک است)، می‌توان گفت که آن پرتکل
مفاهیم قابل ملاحظه‌ای را از لحاظ نوع
اجرای قاعده ربوس... حائز می‌باشد.
نخست آنکه کلیه متعاهدان قرارداد وین
مورخ 9 ژوئن 1815 اجتماع کرده و با
تجدیدنظر در آن قرارداد موافقت
نموده‌اند؛ در ثانی متعاهدان متفقاً
معتقد بودند که قرار سابق به سبب تغییر
اساسی اوضاع و احوال زمان عقد، دلیل
وجودی خود را از دست داده است و در
نتیجه با اراده متوافق متعاهدان مطابقت
ندارد. بنابراین بر طبق پرتکل لندن،

قید ربوس ... یکجانبه اعلام نشده و تجدیدنظر در معاهده با توافق کلیه متعاقدان صورت گرفته است.⁹¹ اما اعلان رسمی فسخ یکجانبه قرار درباره معاهده پاریس مورخ 1856 (راجع به بیطرفی⁹² دریای سیاه) از طرف متعاهدان دیگر معاهده پذیرفته نشد و فسخ یکجانبه را به کلی مردود اعلام نمودند.

سرانجام در سال 1871 کنفرانسی در لندن تشکیل گردید که در نتیجه معاهده پاریس - 1856 مورد تجدیدنظر قرار گرفت. در اینجا لازم به تذکر است که هرچند فسخ یکجانبه قرار را در پرتکل لندن محکوم کرده اند، معذک نباید فراموش کرد که انواع و اقسام فسخ یکجانبه معاهده غیرقانونی اعلام نشده است؛ چرا که اگر چند دولتی فسخ یکجانبه را مردود بدانند، دلیل بر این نیست که سایر دولت ها نیز همین قاعده را پذیرفته و درباره آن قائل به عمومیت شده باشند. قید و قاعده ربوس ... در رویه های قضایی نیز قابل قبول شناخته شده است؛

91. Van Bogaret, op. cit., p. 56.

92. Neutralité.

چنانکه محکمة فدرال سوئیس در سال 1882 در این باب رأی صادر کرده که مختصر آن این است:

شکی وجود ندارد که معاهده ممکن است به طور یکجانبه توسط طرفی که تعهدی را به عهده گرفته است، فسخ گردد و لی بشرطی که ادامه اجرای مقررات آن با منافع حیاتی طرف عهد به عنوان جامعه ای مستقل و یا با هدفهای اساسی وی مغایر و متباین باشد و یا آنکه در اوضاع و احوالی که برحسب حاجات متعاهدان در زمان انعقاد معاهده شرط ضمنی معاهده محسوب می شده است، تغییرات و تحولاتی بوجود آمده باشد.⁹³

همچنین می توان قضیه « هوپر.ث. اتازونی»⁹⁴ را به عنوان مثال دیگری از رویه های قضایی ذکر کرد. در این قضیه دیوان قضایی ایالات متحده امریکای شمالی⁹⁵ به نوبه خود حقانیت ختم موافقتنامه را در زمانی که اوضاع و

93. Ch. Rousseau, Principes Géraus du D.I.P., 1944, p. 592.

94. Hooper C. Etats-Unis.

95. La Court of Chaims.

احوالی که مبنای آن بوده است تغییر کرده، به رسمیت شناخته است.⁹⁶

پ - تفسیر قید و قاعده در قرن بیستم

امروز قاعده و قید ربوس ... — چنانکه قبلاً اشاره شد - بسیار طرف توجه قرار گرفته و بیش از پیش فعلیت قابل ملاحظه‌ای کسب کرده است؛ زیرا مسئله و مشکل مهمی را چه در حقوق داخلی و چه در حقوق بین‌الملل مطرح می‌سازد که عبارت از مبانی و مغایرتی است که با اصل دیگر حقوقی، یعنی با اصل وفای به عهد و احترام به قول دارا می‌باشد، چرا که اگر «اوضاع و احوال زمان عقد» تغییر کرده باشد، چگونه می‌توان هنگامی که «همه چیز به حال خود باقی نمانده باشد»، از عهده تعهدات برآمد. همین مباینات و مغایرت بین دو اصل مذکور موجب آن است که حتی در حقوق داخلی نیز میان راه حل حقوق خصوصی و راه حل حقوق اداری اختلاف مشاهده می‌شود:

96. A. McNair, La terminaison et la dissolution des traités, Recueil des Cours de l'A.D.I., 1928, T. II., p.471.

در حقوق خصوصی، دیوان عالی کشور فرانسه برای حفظ روابط و مناسبات حقوقی و قضایی، اصل «قابل فسخ نبودن قرارداد را مگر با توافق طرفهای عقد و یا به حکم قانون» همواره مراعات کرده است؛ ولی قوانین سیام سپتامبر 1953 (راجع به اجاره در امور تجاری) و قانون یازدهم مارس 1957 (راجع به مالکیت آثار ادبی و هنری) و سرانجام قانون یازدهم ژوئیه 1975 (راجع به نتایج طلاق)، تجدیدنظر قضایی در قرارداد و یا فسخ آن را اجازه داده است.⁹⁷

اما در حقوق اداری، نظریه خاصی در موضوع مورد بحث بیان شده که مبتنی بر اساس «الزامات خدمات عمومی»⁹⁸ است. بنا به این نظریه هرگاه تغییر اوضاع و احوال زمان عقد قرارداد اسباب خسران طرف قرارداد را به نحوی فراهم سازد که از حدود متعارف قراردادی خارج باشد و طرف عقد طبعاً نتواند از عهده تعهدات خود برآید و در نتیجه خدمات عمومی که تعطیل پذیر نیست، معطل بماند، متصدیان

97. Henri Roland, op. cit., Tome 2- M. à Z. – p. 401.

98. Service public.

خدمات عمومی ناچارند با دیگری قرارداد جدیدی منعقد سازند و این قرارداد جدید مسلماً با شرایط روز موافقت خواهد داشت؛ یعنی برطبق شرایطی منعقد می‌گردد که متعهد نخستین نتوانسته است از عهده انجام دادن آن تعهدات برآید. بنابراین شاید متعهد خواهد بود که در باره متعهد نخستین ارفاق قابل ملاحظه‌ای قائل گردند تا خدمات عمومی تعطیل نشود. در حقوق اداری این نظریه از رأی شورای دولتی مورخ 24 مارس 1916 درباره گاز شهر «بور دو» سرچشمه می‌گیرد.⁹⁹ و از آن به بعد نیز در قضایای متعدد مورد عمل قرار گرفته و شرایط و نتایج آن بیش از پیش روشن و مشخص شده است.

در نتیجه مشاهده می‌شود که در حقوق خصوصی و حقوق اداری، موضوع تغییر اوضاع و احوال زمان عقد قرارداد به دو طرز مختلف تلقی گردیده است؛ چرا که در حقوق خصوصی می‌توان در قرارداد با توافق متعاقدان و یا به حکم قانون تجدیدنظر کرد؛ در حالی که در حقوق اداری، ضرر و زیان طرف قرارداد مورد توجه قرار

99. Henri Roland, op. cit., p. 402 – Gaz de Bordeaux, 24 mars 1916.

می‌گیرد و اغلب به تقسیم خسارات و یا به فسخ قرارداد منجر می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که قاعده ربوس ... بیش از پیش، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، نه تنها در حقوق داخلی بلکه به‌خصوص در حقوق بین‌الملل مورد بررسی و بحث و دقت قرار داشته و دارد.

از این گذشته قاعده ربوس ... را در بسیاری از اوقات در متن خود معاهده مقرر می‌دارند، یعنی در هنگام عقد معاهده پیش‌بینی می‌کنند که در چه مواردی ممکن است از نظر حقوقی و قضایی، رسماً فسخ معاهده را اعلان نمایند، و در بسیاری از موارد جنبه سیاسی بیشتری را (تا جنبه اقتصادی) درباره قید قاعده مذکور در معاهده در نظر می‌گیرند؛ چنانکه در کنفرانس لاهه سال 1899 از طرف بعضی از نمایندگان اظهار شد:

معاهدات چیزی غیر از مظهر موقتی روابط عارضی و اتفاقی و زودگذر بین نیروهای ملی نیست و تا زمانی که اوضاع و شرایط سیاسی که موجبات انعقاد معاهده را فراهم ساخته تغییر نکرده است، آزادی عمل متعاهدان محدود

و مقید می‌باشد و آنان را به اجرای مقررات عهد موظف می‌سازد.

لکن باید دانست که همین قید و قاعده (چه آن را قید ضمنی و یا قاعده‌ای عینی بدانیم) در مقابل قاعده اساسی وفای به عهد و احترام به قول قرار می‌گیرد.

البته نمی‌توان در این باره تردید داشت که «وفای به عهد...» در حقوق بین‌الملل - خاصه در حقوق معاهدات - حائز ارزش بسیاری است؛ زیرا از جمله اهم منابع قواعد حقوق بین‌الملل قراردادی محسوب می‌شود و اگر اصل مصونیت معاهدات مراعات نگردد، تعادل حقوقی و قضایی جامعه بین‌المللی که از واجبات حیات آن جامعه است، از میان می‌رود و اختلال شدیدی در آن روی می‌دهد.

نکته‌ای را که در اینجا باید متذکر شد این است که اصل وفای به عهد... از زمان بسیار قدیم وجود داشته است؛ در صورتی که عقیده علمی¹⁰⁰ ربوس... به تدریج

100. Doctrine.

بوجود آمده و تکمیل شده و حاصل تکامل تاریخی و حقوقی نسبتاً جدیدی است. دلیل آن هم روشن است: این قاعده در جامعه‌ای می‌تواند نشو و نما کند که در آن عدالت و انصاف بیشتری رواج داشته و قاعده حقوقی عمیق‌تر و منصفانه‌تری وضع شده باشد. اما با وجود اینکه قاعده و اصل وفای به عهد... بسیار قدیمی‌تر است، لهذا در جامعه‌ای وضع گردیده که حقوق هنوز به‌طور قابل ملاحظه‌ای تکامل نیافته و حاجتی به حقوق عمیق‌تر و دقیق‌تری نداشته است.¹⁰¹

اما باید توجه داشت که قاعده ربوس... که نقطه مقابل قاعده وفای به عهد... است، عمل و خدمت بسیار مفیدی در جامعه بین‌المللی انجام می‌دهد که سخت قابل ملاحظه است؛ چون در حقیقت قاعده‌ای است که بر طبق آن می‌توان فسخ معاهده‌ای را در هنگامیکه شرایط و اوضاعی که از موجبات انعقاد آن معاهده بوده، به‌طور اساسی تغییر کرده است، اعلان نمود. به همین دلیل اجرای قاعده ربوس... - آن‌هم به‌طور منصفانه و عادلانه - از جمله

101. De caviedes, op. cit., pp. 147 - 148.

خدمات و اعمال حقوقی و قضایی بشمار می‌آید که باعث تحول حیات جامعه بین‌المللی است و موجبات تجدید و بهبودی قواعد حقوقی و قضایی آن جامعه را فراهم می‌سازد؛ چرا که در بسیاری از موارد قواعد و مقررات را که دیگر با واقعیت امور زمانه وفق نمی‌دهد، به نحو مفیدی مورد تجدیدنظر قرار می‌دهد.

بنابراینچه گفته شد قاعده وفای به عهد... و قاعده ربوس... دو عامل اساسی بوجود آمدن حقوقی مؤثر و کافی می‌باشد که در عین حال نیز منصفانه و معتدل است زیرا قاعده وفای به عهد... تعادل و ثبات حقوقی و قضایی روابط بین کشور را (که مبتنی بر معاهدات است) تضمین می‌نماید و در مقابل، قاعده ربوس... هر وقت که اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهده تغییر کرده و در نتیجه بین قواعد حقوقی مندرج در معاهده و روابط بین‌المللی که آن قواعد باید بر آنها حاکم باشد، اختلاف و تباین و عدم تعادل بوجود آمده باشد، حقوق قراردادی

بين المللي را با اوضاع و احوال روز
مطابقت مي دهد.¹⁰²

مشکل نهایی اجرای قاعده ربوس ...
در این امر است که در بسیاری از موارد
ممکن است فسخ معاهده از طرف یکی از
عاقدان به طور یکجانبه اعلان گردد؛ زیرا
از طرفی بنا به رسمی که از قدیم معمول
بوده است، هر يك از عاقدان می تواند
بی آنکه قبلاً توافق عاقدان دیگر را جلب
کند، معاهده را به طور یکجانبه منسوخ یا
متروک اعلام نماید، و از طرف دیگر چون
هنوز در حقوق بین الملل عمومی، کنترل و
نظارت قضایی واقعی وجود ندارد و هیچ
مقامی نمی تواند در این قبیل امور دخالت
نموده و فسخ یکجانبه برخلاف حق را معین
و مشخص سازد، طبعاً کشور عاقدی که
بخواهد از بار تعهدات خود شانه خالی
کند، می تواند قاعده مذکور را دستاویز
قرار دهد و از هر جهت مشکلاتی را در
اجتماع بین المللی ایجاد نماید.

با وجود مشکلی که بیان شد، قاعده
ربوس ... باز در واقع و در عمل خدمت
ثمر بخشی را درباره وفق دادن حقوق

102. De caviedes, op. cit., pp. 130 et suiv.

بين الملل قراردادي با وضع واقعي زمانه (يعني تجديد نظر در معاهده) انجام مي دهد؛ لكن اين خدمت به شرطي مفيد فايده است كه محيط دايرة عمل آن دقيقاً مشخص باشد. بنابراین لازم مي آيد كه نخست، اعمال و اقدامات ديپلماسي و رويه هاي قضايي بين المللي و سپس تفسير و تعبير دانشمندان حقوق را (البته در فصلي جداگانه) بررسي كنيم تا بتوانيم قاعده مذكور را به طور نسبتاً دقيق بشناسيم و مقامي را كه در حقوق بين الملل امروزي دارا مي باشد، تعيين نماييم.

اعمال و اقدامات ديپلماسي و رويه هاي قضايي بين المللي

با آنكه در عقايد علمي حقوقدانان اختلاف بسيار مشاهده مي شود (چنانكه بعداً شرح خواهيم داد)، معذلك در عمل و در رويه ديپلماسي قرن بيستم قضايي متعددي وجود دارد كه درباره آنها به قاعده ربوس... استناد شده است.¹⁰³

103. Van Bogaret, R.G.D.I.P., 1966, pp. 63 et suiv.

الف. عمل و رویه دیپلماتی قبل از جنگ
جهانی دوم¹⁰⁴
1.

در آغاز قرن بیستم کشور اتریش –
هنگاری طی یادداشتی رسمی که در روز پنجم
اکتبر 1908 برای کشورهای اروپایی ارسال
داشت، رسماً به اطلاع رسانید که ماده 25
معاهده برلین – 1878 را به موقع اجرا
نخواهد گذاشت؛ زیرا به سبب تغییرات
سیاسی در بالکان که زاییده انقلاب ترکیه
است، نمی‌تواند ایالات «بوسنی – هرزه
گووین»¹⁰⁵ را اداره کند و در صورتی که
نتواند حق سلطه و حاکمیت خود را اعمال
نماید، طبعاً از عهده وظیفه‌ای که به این
کشور محول شده است، بر نمی‌آید. کشورهای
اروپایی با وجود مخالفت روسیه، سرانجام
فسخ یکجانبه معاهده را پذیرفتند.

2.

اعلامیه مورخ پنجم اکتبر 1908 راجع
به استقلال بلغارستان، مثال دیگری از
اجرای قاعده ربوس... است. در ماده اول

104. مطالب این قسمت از مقاله «وان بوگاره» در مجله
عام حقوق بین‌الملل ترجمه و اقتباس شده است.

105. Bosni – Herzégovine.

معاهده برلن قید شده بود که بلغارستان از جمله کشورهای «فرمانبردار»¹⁰⁶ ترکیه به شمار می‌آید؛ لکن در اعلامیه استقلال، این قید معاهده برلن به دلیل رشد کامل بلغارستان که موجبات استقرار سلطه و حاکمیت آن کشور را فراهم می‌آورد، به‌طور یکجانبه فسخ گردید. سرانجام در معاهده منعقد بین بلغارستان و ترکیه به تاریخ 19 آوریل 1909 این وضع جدید به رسمیت شناخته شد.

.3

روز سوم نوامبر 1913 بین چین و روسیه معاهده‌ای راجع به شناسایی استقلال مغولستان خارجی منعقد شده بود که بر طبق آن حق حاکمیت¹⁰⁷ بر مغولستان خارجی به دولت چین واگذار گردیده بود و این وضع با موافقتنامه هفتم ژوئن 1915 تأیید شد؛ لکن روز 22 نوامبر 1919 دولت چین معاهده را به دلیل آنکه اوضاع و احوال سیاسی در اثر انقلاب روسیه به کلی تغییر کرده است، به‌طور یکجانبه منسوخ

106. Vassal.

107. Suzernaieté.

اعلان نمود. روسيه اعتراض كرد و عاقبت موفق شد روز پنجم نوامبر 1921 معاهده اي را با دولت مغولستان منعقد سازد.

.4

موضوع قابل توجهي كه در اينجا بايد ذكر شود موضوع لغو «حق قضاوت كنسولي»¹⁰⁸ است. حق قضاوت كنسولي به دو صورت لغو شد: يكي با استناد به قاعده ربوس ... و ديگري به عدلي كه با قاعده مزبور ارتباطي ندارد؛ مثلاً در باره رومان، صربستان، بلغارستان و يونان، «كاپيتولاسيون» به دليل استقلال آن كشورها ملغي گرديد و در مورد كشورهاي الجزاير، سوريه، لبنان، حبشه، ليبي و زنگبار به جهات مختلف از قبيل الحاق به كشورهاي ديگر، تحت حمايگي و يا «نمايندگي جامعه ملل»¹⁰⁹ حق مزبور از ميان برداشته شد. اما درباره كشورهاي ديگر قاعده ربوس ... به شرح زير مبناي لغو حق قضاوت كنسولي شد:

108. capitulation.

109. Mandat de la S.D.N.

اولاً: دولت عثمانی در سالهای پس از انقلاب 1908 و به‌خصوص در سالهای 1911 و 1914 به کشورهای دیگر اعلام نمود که معاهدات مربوط به کاپیتولاسیون منسوخ و متروک است؛ زیرا اوضاع و احوال آن کشور به سبب انقلاب به‌کلی تغییر کرده است به نحوی که نمی‌توان دیگر آن معاهدات را مفید فایده‌ای دانست، و تصمیم خود را برای لغو حق قضاوت کنسولی رسماً اعلان کرد. نخستین کشوری که با انعقاد معاهده، تصمیم دولت عثمانی را پذیرفت، کشور اتریش بود که روز 26 فوریه 1909 معاهده‌ای در این زمینه منعقد ساخت و سپس کشور ایتالیا در سال 1912 معاهدای با دولت عثمانی در موضوع لغو حق مزبور منعقد و تصویب نمود. لکن به‌طور کلی لغو قطعی و کامل رژیم حق قضاوت کنسولی با ماده 28 معاهده «لوزان» مورخ 24 ژوئیه 1993 که با ترکیه انعقاد یافت، صورت انجام پذیرفت.

ثانیاً: لغو حق مزبور در کشور چین دارای تکاملی تقریباً شبیه به دولت ترکیه است: قبل از اولین جنگ جهانی، موافقتنامه‌هایی منعقد گردید که برطبق

آنها لغو قضاوت کنسولی علی‌الاصول پذیرفته شد؛ ولی به شرطی که رژیم قضایی چین قابل تطبیق با سایر رژیمهای قضایی باشد. قرار تجارتي چین و انگلستان در 1902 و معاهده تجارتي چین و ایالات متحده امریکاي شمالي در 1903 حاکی از این مطلب است. در کنفرانس دریایی واشنگتن (1922) موضوع مجدداً مورد بحث قرار گرفت؛ ولی تصمیم قطعی در این باب گرفته نشد. سرانجام دولت انگلستان در تزاریه (موراندم) هجدهم دسامبر 1926 موافقت خود را با لغو حق قضاوت کنسولی اعلام نمود. اما چون کشور چین به‌طور یکجانبه معاهده چین و بلژیک را فسخ کرده بود، دولت بلژیک بناچار روز 22 نوامبر 1928 معاهده دیگری با چین منعقد ساخت و در آن با لغو حق قضاوت کنسولی موافقت نمود. معاهدات دیگری نیز (به این دلیل که اوضاع و احوال سیاسی پس از جنگ جهانی تغییر کرده دولت چین استقلال کامل خود را بازیافته است) با کشورهای اروپایی مانند اسپانیا، ایتالیا، پرتغال و دانمارک منعقد شد و بر طبق

آن معاهدات، حق قضاوت کنسولی ملغی گردید.

ثالثاً: در سایر کشورهای که حق قضاوت کنسولی معمول بود، اغلب و اکثر با اعلان یکجانبه دولتهای ذینفع لغو گردید.

نکته قابل توجهی را که باید متذکر شد این است که لغو رژیم مزبور در یک کنفرانس عمومی کشورها صورت نگرفته است؛ برعکس، با انعقاد معاهدات دوجانبه و بر مبنای قاعده ربوس... الغای رژیم کاپیتولاسیون مورد قبول متعاقدان قرار گرفته است.

5.

تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده از طرف دولت نروژ در سال 1922 به منظور فسخ بعضی از قیود معاهده مورخ دوم نوامبر 1907 مورد استناد قرار گرفت. در معاهده 1907، دول آلمان، انگلستان، فرانسه و روسیه استقلال نروژ را تضمین کرده بودند (ماده دوم)؛ ولی درباره آن دولت این حق را قائل نشده

بودند که به اختیار خود سرزمین‌هایی را به دول دیگر واگذار نمایند. دولت نروژ در سال 1922 معتقد بود که این ماده (یعنی نداشتن اختیار در واگذاری سرزمین) به سبب اوضاع و احوال جدیدی که در دریای بالتیک روی داده است، باید قاعده‌ای متروکه محسوب شود؛ زیرا از طرفی فنلاند کشور مستقلی شده و دولت روسیه قسمت قابل ملاحظه‌ای از سرزمین‌های خود در طول سواحل بالتیک را از دست داده است و از طرف دیگر، معاهده ورسای و جامعه ملل به قدر کفایت تمامیت ارضی کشورها را تضمین کرده‌اند؛ بنابراین دولت نروژ معاهده 1907 را به‌طور یکجانبه منسوخ اعلام نمود. با آنکه معاهده به‌طور یکجانبه فسخ شده بود، معذک بعضی از عاقدان معاهده مذکور توافق خود را با نظر نروژ به وسیله یادداشت رسمی دیپلماتیک روز هشتم ژانویه 1924 بیان کردند و دولت روسیه هم با آن موافقت نمود.

ب. عمل و رویه دیپلماسی بعد از جنگ جهانی

دوم

1.

قاعدة ربوس... بعد از جنگ جهانی دوم نیز به موقع اجرا گذاشته شده است؛ چنانکه در سال 1955 کشور ویتنام چندین بار اعلام نمود که تغییرنظم سیاسی کشور، موجبات متروک شدن قرارهایی را که سابقاً منعقد گردیده فراهم ساخته است. معاون سیاسی وزارت امور خارجه فرانسه قاعده الغای معاهدات را به دلیل تغییر اوضاع و احوال تأیید نمود؛ ولی اعمال یکجانبه قاعده را به کلی مردود دانست.

2.

قاعدة ربوس... در اعلامیه مشترک فرانسه و مراکش مورخ دوم مارس 1956 که به مناسبت شناسایی رسمی استقلال کشور اخیرالذکر به امضا رسید، تأیید گردیده است. امضاکنندگان اعلامیه به رسمیت شناخته اند که معاهده شهر «فارس» مورخ سیام مارس 1912 با الزامات اوضاع معاصر مطابقت ندارد و در نتیجه قابل آن نیست که مسائل راجع به روابط فرانسه و مراکش را حل و فصل نماید.¹¹⁰ همچنین در قضیه

110. Van Bogaret, op. cit., p.67.

«بیروت»، دولت تونس به قاعده تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده استناد نموده است¹¹¹ و اخیراً نیز دولت فرانسه در موقع خروج از «اوتان»¹¹² به تغییر اوضاع و احوال توسل جسته است.¹¹³

.3

بسیاری از کشورهای جدید پس از حصول استقلال اعلام نمودند که معاهداتی را که قبل از تأسیس کشور جدید منعقد گردیده است به دلیل تغییر سلطه و حاکمیت معتبر نمی‌شناسد و به آنها ترتیب اثر نمی‌دهند؛ چنانکه نماینده دولت الجزایر (خلالی) در ششمین کمیسیون مجمع عمومی ملل متحد روز شانزدهم اکتبر 1962 صریحاً معتبر نبودن معاهدات منعقد قبل از استقلال را به اطلاع رسانید.¹¹⁴ کشور «هوت ولتا» نیز همین رویه را اتخاذ نمود معتبر نبودن کلیه معاهداتی را که دولت فرانسه قبل از استقلال کشور منعقد ساخته بود (به استثنای چهار موافقتنامه ژنو - 1949

111. Journal de D.I., 1961, p.86.

112. O.T.A.N.

113. Annuaire français de D.I., 1966, pp. 409-433.

114. Revue de D.I.P., 1963, pp. 128 et suiv.

راجع به حمایت از زیاندیدگان جنگ و سیزده موافقتنامه بین‌المللی کار) اعلام نمود و در این‌باره وزارت خارجه آن کشور نامه‌ای رسمی به تاریخ 19 آوریل 1962 به دبیرکل سازمان ملل متحد نوشت و مراتب را به وی ابلاغ کرد.¹¹⁵ تعدادی از کشورهای دیگر فقط بعضی از معاهدات منعقد شده را از درجه اعتبار ساقط دانستند، به‌طور مثال می‌توان کشور «سنگال» را نام برد که در نامه‌ای که روز 20 فوریه 1961 به وزارت امورخارجه فرانسه ارسال داشت به اطلاع رسانید که دولت سنگال به دلیل استقلال، معاهدات سیاسی تضامن، اتحاد، بیطرفی، دآوری و معاونت متقابل را از درجه اعتبار ساقط می‌داند.¹¹⁶

بنا بر آنچه بیان شد عمل و رویه دیپلماسی در قرن بیستم تفاوت فاحشی با عمل دیپلماسی قرن نوزدهم ندارد. قاعده ربوس... به‌طورکلی هر وقت «موجبات اصلی حقوقی و قضایی» موافقتنامه از میان رفته باشد، به موقع اجرا گذاشته می‌شود

115. Annuaire de la Commission du D.I., 1962, Vol. 2, p. 139.

116. Louis Cavaré, Le D.I.P. Positif, Tome, 2, 1969, pp. 218-219.

و در نتیجه به عنوان قاعده ای معمول و مرسوم محسوب می‌گردد. نهایتاً باید گفت که دیپلماسی قرن بیستم مانند دیپلماسی قرن نوزدهم کاملاً با اعلان رسمی فسخ معاهده به‌طور یکجانبه مخالف است و به همین جهت در اغلب و اکثر قضایا با مذاکرات جدیدی در معاهده تجدیدنظر شده است و اگر هم به‌طور یکجانبه فسخ معاهده اعلان شده باشد، معذک طرف معاهده ای که فسخ معاهده را اعلان کرده کوشیده است تا موافقت سایر طرفها را برای عقد معاهده جدید جلب نماید.

موضوع قاعدة ربوس ... و محاکم قضایی و داوری بین‌المللی

1. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی (C.P.J.I.)

□ دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در هنگام رسیدگی به دعوی مربوط به فرامین تابعیت که از طرف دو دولت مراکش و تونس صادر شده بود، طبعاً می‌بایستی قاعدة ربوس ... را مورد توجه قرار می‌داد. دعوی مذکور به مناسبت اختلاف

بین دولتین فرانسه و انگلستان در باب فرامین مزبور به دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی ارجاع شده بود. قضیه از این قرار بود که بر طبق فرمان هشتم نوامبر 1921 اشخاصی که در نسل دوم در سرزمین کشورهای تونس و یا مراکش متولد شده بودند، می‌بایستی برحسب قانون از جمله اتباع آن کشورها محسوب می‌شدند. لکن دولت انگلستان درباره این نوع تابعیت به استناد معاهده منعقد با مراکش (9 دسامبر 1859) و معاهده منعقد با تونس (19 ژوئیه 1875) با فرامین هشتم نوامبر 1921 مخالفت و بر ضد آنها رسماً اعتراض کرد و آنها را درباره اتباع خود غیرقابل اجرا اعلام نمود؛ یعنی آن را مشمول تغییر تابعیت حتی در نسل دوم ندانست.

قضیه به دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی رجوع گردید و دولت فرانسه در موقع رسیدگی برای توجیه و اثبات متروک بودن معاهدات مذکور به قاعده ربوس... استناد نمود و استدلال کرد که در اثر برقراری تحت‌الحمایگی¹¹⁷ بر کشورهای

117. Protectoral.

مذکور، اوضاع و احوال زمان عقد معاهدات مذکور کاملاً و اساساً تغییر کرده و در نتیجه، معاهدات مذکور از اعتبار ساقط شده است.

دیوان در رأی خود (مورخ هفتم نوامبر 1923) کمال احتیاط را ملحوظ نمود و نظری درباره قاعده ربوس... به طور مستقیم و صریح ابراز نکرد و رأی خود را با دلایل دیگری توجیه نمود؛ به این معنی که اختلاف را مولود مسئله صحت و اعتبار معاهدات دانست و از حل و فصل مستقیم موضوع اعمال و اجرای قاعده ربوس... بنا به احتیاط، احتراز جست.¹¹⁸

□ قاعده ربوس... بار دیگر در مورد قضیه «مناطق آزاد»¹¹⁹ مورد توجه دیوان دائمی دادگستری قرار گرفت. اختلاف درباره مناطق آزادی که بین دو کشور فرانسه و سوئیس برقرار شده بود، بروز کرد. دولت فرانسه مدعی بود بقای چنین مناطقی در سرحدات سوئیس و فرانسه که به منظور استفاده تجارتي شهر ژنو، به وسیله معاهده 1815 استقرار یافته

118. Van Bogaret, op. cit., pp. 67-68. et A. McNari, op. cit., (note 30), R.C. de A.D.I., 1928, T.II, p.473.

119. Zones Franches.

است، به دلیل صنعتی شدن کامل و رشد و توسعه تجارت، دیگر مفید فایده نیست و به چنین حمایتی حاجت ندارد و باید از میان برداشته شود. در مقابل، دولت سوئیس استدلال می‌کرد که اوضاع و احوال اقتصادی عمیقاً و اساساً تغییر نکرده است و به علاوه نمی‌توان قرار را به‌طور یکجانبه فسخ نمود. اختلاف به دیوان دائمی دادگستری ارجاع گردید. دیوان در قرار مورخ هفتم ژوئن 1932 خود اظهارنظر کرد که اسناد و مدارک کافی برای آنکه تغییر واقعی وضع را به اثبات برساند، در دست نیست. دیوان به همین نکته اکتفا کرد و دیگر نه درباره قاعده ربوس... و نه درباره صحت اجرای یکجانبه آن قاعده نظری ابراز نمود. به عبارت دیگر در این قضیه نیز دیوان از بررسی مستقیم قاعده ربوس... احتراز جسته و تزلزل اراده طرفه‌ای دعوی هم مزید بر علت گردید و به همین جهت می‌توان گفت که موجبات سیاسی بیش از موجبات حقوقی و قضایی مثبت این وضع می‌باشد.¹²⁰

120. Paul Reuter, D.I.P., 60 édition, 1983, p.161.

□ در اختلاف بلژیک و چین (که سابقاً بدان اشاره شد) نیز به دیوان مراجعه شد؛ چرا که هر دو کشور حق قضاوت اجباری دیوان را پذیرفته بودند (ماده 36 اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی) و به علاوه دولت چین به قاعدهٔ ربوس... برای اعلان رسمی فسخ معاهده استناد کرده بود. برای دیوان باز فرصتی بوجود آمده بود که راجع به اصل ربوس... رأی صادر نماید؛ لکن چون روز 22 نوامبر 1928 بین دولتین بلژیک و چین قراری منعقد گردید، دیوان روز 25 مه 1929 رسیدگی به موضوع را از فهرست دعاوی حذف نمود.¹²¹

□ دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در رأی مورخ 15 ژوئن 1939 خود راجع به قضیهٔ «شرکت تجارتي بلژیک» باز دربارهٔ قاعدهٔ ربوس... به‌نحو زیر از اظهارنظر خودداری ورزید:

اختلافی بین دولتین بلژیک و یونان به این ترتیب روی داده بود که یونان برای آنکه رأی داور را که به ضرر این دولت بود اجرا نکند، به تغییر اساسی

121. Ch. Rousseau, op. cit., (note 29), p.583.

اوضاع و احوال که در امور مالی آن کشور بوجود آمده بود، استناد می‌کرد. ولی چون دولتین بلژیک و یونان موافق بودند که رأی داوری قطعی شده است، دیوان درباره ارزش توجیحات دولت یونان رأی صادر نکرد؛ اما توصیه نمود که در یک چنین قضیه‌ای مذاکرات مستقیم بین طرفین اختلاف مفیدتر از رسیدگی قضایی است.¹²²

2. دیوان بین‌المللی دادگستری (C.I.J.)

دیوان بین‌المللی دادگستری موضوع تغییر اوضاع و احوال زمان عقد را در قضیه زیر مجبور شد مورد رسیدگی قرار دهد:

در زمان حیات جامعه ملل، افریقای جنوبی به عنوان نماینده و مأمور¹²³ برای اداره سرزمینی که در جوار آن کشور واقع است، تعیین گردید. مجمع عمومی سازمان ملل روز ششم دسامبر 1949 درباره ادامه نمایندگی و مأموریت مذکور و اجرای الزاماتی که به عهده افریقای جنوبی بار شده بود، نظر حقوقی و مشورتی دیوان

122 . Van Bogaret, op. cit., p.68 et suiv.

123 . Mandataire.

بین‌المللی دادگستری را خواستار شد. دیوان در نظر مشورتی خود به تاریخ دهم ژوئن 1950 تأیید کرد که از میان رفتن جامعه ملل از لحاظ ارتباط حقوقی و قضایی افریقای جنوبی با سرزمین تحت اداره آن کشور از عوامل اساسی حقوقی محسوب می‌گردد؛ لکن فسخ یکجانبه نمایندگی و مأموریت مذکور غیرقانونی است. دیوان به اتکای چندین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل و بر مبنای بعضی از یادداشتها و اعلامیه‌های افریقای جنوبی، تجدیدنظر در موافقتنامه منعقد بین افریقای جنوبی و جامعه ملل را لازم و واجب اعلام کرد.¹²⁴

3. دادگاههای داوری

قاعده ربوس... به وسیله چند دادگاه داوری به موقع عمل و اجرا گذاشته شده است:

□ اختلافی که بین يك شرکت راه آهن و دولت یوگسلاوی روی داده بود، توسط شورای جامعه ملل مورد رسیدگی قرار گرفت و

124. Van Bogaret, op. cit., p.69.

شورا اختلاف را بر طبق ماده 304 معاهده «تریبانون»¹²⁵ به یک هیئت داوران احواله نمود. در این قضیه، تفسیر ملاک برآورد خسارات پیشبینی شده، اختلاف را بوجود آورده بود. هیئت داوران در رأی مورخ پنجم اکتبر 1934 تغییر اساسی و عمیقی را که در وضع مالی طرفهای دعوی ایجاد شده بود، به رسمیت شناخت و در نتیجه این وضع رأی داد که ملاکهای دیگری نیز غیر از آنچه پیشبینی شده است وجود دارند که باید آنها را به موقع عمل گذاشت.¹²⁶

□ رئیس محکمة فدرال سوئیس روز 22 دسامبر 1954 به عنوان داور، رأی را درباره اختلاف بین شرکت سوئدی و دولت یونان صادر کرده است که از لحاظ قاعده ربوس... قابل ذکر است: در سال 1928 موافقتنامه بین طرفهای دعوی منعقد شده بود که بر طبق آن میبایستی مقادیری اجناس تحویل میشد؛ ولی بروز جنگ، تحویل اجناس را مدت چندسال متوقف ساخت.

125. Trianon.

126. Annual Digest and Reports of Public, I. Law Cases., 1933-1934, pp.652-653.

اختلافي که مي‌بايستي حل مي‌شد اين بود که آيا در چنين اوضاع و احوالي الزاماتي و تعهدات طرفين به قوت خود باقي مانده است يا خير؟ داور اصل و قاعده ربوس... را به دقت بررسي کرده و آن را با قواعد «عدم پيش‌بيني حقوق داخلي مشابه دانسته و نتيجه گرفته است که در موجوديت قاعده ربوس... نبايد ترديد داشت و طبعاً از اصول عام حقوق به شمار مي‌آيد؛ ولي به شرطي که اوضاع و احوال جديد واقعاً در زمان عقد قرارداد، غيرقابل پيش‌بيني بوده است و به علاوه تغيير اوضاع و احوال، عملاً يکي از طرفهاي عهد را از انجام دادن تعهدات خود مانع شده باشد».¹²⁷

4. دستگاههاي دادرسي داخلي

قاعده و اصل ربوس... در بعضي از دستگاههاي دادرسي داخلي به رسميت شناخته شده است:

□ محکمة فدرال سوئيس در سال 1923 از اجرائي مفاد موافقتنامه لاهه مورخ 17

127. International Law Reports, 1956, pp.633 et suiv.

ژوئیه 1905 (که مربوط به شرایط معافیت از تضمین و تأمین هزینه دادرسی و سایر خسارات قانونی است)، درباره یکی از اتباع روسیه به استناد تغییرات عمیقی که در ساختمان سیاسی روسیه روی داده بود، خودداری ورزید.

□ دادگاه تجارت «سنت اتي ين» حکمی مشابه حکم محکمة فدرال سوئیس درباره یکی از اتباع ایتالیا در تاریخ هفتم ژانویه 1936 صادر نمود؛ زیرا مجازاتهای مالی و اقتصادی بر ضد دولت ایتالیا در هنگام دادرسی برقرار شده و دولت فرانسه مبادله سرمایه‌ها را با ایتالیا ممنوع اعلام کرده بود.¹²⁸

از مطالعه قضایایی که تاکنون شرح دادیم معلوم می‌شود که قاعده و اصل ربوس... چه در عمل دیپلماسی و رویه‌های قضایی بین‌المللی و چه در آرای داوران و احکام محاکم، مورد توجه قرار گرفته است. اما باید گفت که دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و دیوان بین‌المللی

128. Van Bogaret, op. cit., p.70.

دادگستري هرچند درباره اصل مذکور از بيان عقيدة علمي واضح و مثبتي خودداري ورزيده اند معذلك تحول تعهدات را نيز در اثر تغيير اوضاع و احوال زمان عقد نفي نکرده اند.

آنچه به طور روشن مسلم است اين است که بر طبق رويه ديوانه‌هاي بين‌المللي مذکور فقط قطع رابطه قراردادي به طور يکجانبه صريحاً مردود شناخته شده است و در عمل ديپلماسي نيز همين طريق را پيش‌گرفته اند و به علاوه (به نحوي که بعداً شرح خواهيم داد) در معاهده وين - 1969 (مادة 62) به اصل ربوس... هرچند از جمله موازين عرف بين‌المللي است، جنبه قراردادي نيز داده شده است.

با اين حال ديپلماسي، استفاده از اين اصل و قاعده را بيش از پيش محدود ساخته و از آغاز قرن بيستم آيين‌هاي تازه‌اي براي آنکه قاعده و اصل مزبور به طور يکجانبه معمول نشود، در معاهدات متعدد مقرر گرديده است؛ چنانکه براي مثال نخست مادة 22 معاهده بارسلن - 1921 را که از معاهدات مهم به شمار مي‌آيد و مربوط به تنظيم رفت و آمد در رودخانه‌ها

است، می‌توان ذکر کرد و سپس ماده 29 معاهده اتحادیه اقتصادی امریکای مرکزی مورخ 6 فوریه 1960 را باید نام برد. دیپلماسی بین‌المللی همچنین بیش از پیش قید در معاهدات وارد می‌سازد که هدف آن به‌خصوص تطابق مفاد مقررات معاهده با اوضاع و احوال تازه‌ای است که ممکن است بوجود آید. نمونه مشخص این وضع معاهده کشتیرانی واشنگتن مورخ ششم فوریه 1922 است که طرفهای عهد را متعهد می‌سازد که برای تجدیدنظر در معاهده، هر وقت که یکی از متعاهدان به سایرین ابلاغ نماید که به سبب تغییر اوضاع و احوال زمان عقد، امنیت کشورش در مخاطره قرار گرفته است، باید کنفرانس خاصی از دول متعاقد تشکیل گردد و به موضوع رسیدگی نماید.¹²⁹ مقرراتی مشابه با همین مقررات در ماده 26 معاهده کشتیرانی لندن مورخ 25 مارس 1936 و در ماده 29 معاهده «مونترو»¹³⁰ مورخ بیستم ژوئیه 1936 راجع به رژیم تنگه‌های بین‌المللی قید شده است.¹³¹

129 . R.Redslob, Tratié de droit gens, 1950, p.111.

130. Montreux.

131 . Ch. Rousseau, op. cit., pp. 606-607.

در اینجا لازم به تذکر است که برخلاف مراتبی که ذکر کردیم رویه‌های دیپلماسی و قضایی بیشتری در باره تعهدات مالی (خاصه قرضه‌های بین‌المللی) در دست است که بیشتر با تجدیدنظر در تعهدات قراردادی موافق می‌باشد. به‌طور کلی در قراردادهای اقتصادی چندجانبه «قید محافظت»¹³² بکرات مقرر گردیده است و اگر هم این قید محافظت درج نشده باشد، معذک تغییر اوضاع و احوال زمان عقد، در تعهدات مالی و اقتصادی بلااثر نیست. چنانکه قبلاً بیان شد به سبب تغییرات سریع در روابط بین‌المللی و یا به سبب سلطه و حاکمیت کشورهای که جدیداً به استقلال دست یافته‌اند، تعداد قابل ملاحظه‌ای از معاهدات از اعتبار ساقط شده و بسیاری از این قبیل معاهدات اقتصادی و پولی و مالی که با رشد و توسعه کشورهای جهان سوم مغایر و مبین تشخیص داده شده‌اند، یا لغو و یا در آنها تجدیدنظر شده است. برای مثال می‌توان خروج کشور موریتانی و ماداگاسکار را از

132 . Clause de sauvegarde.

منطقه فرانک در سال 1973¹³³ و قبل از آن در سال 1955 رأی داورى «نیلس فون اشتیرن»¹³⁴ در قضیه قرضه های کشور نروژ را ذکر کرد.¹³⁵

فصل دوم

وضع عقاید علمی در قبال اصل، قاعده

یا قید

تغییر اوضاع و احوال زمان عقد

ربوس ...

اصل، قاعده یا قید ربوس ... که یکی از اسباب انطفای معاهدات بین المللی به شمار می آید، با دیگر اسباب و موجبات الغای قرارهای بین الملل (که قبلاً بیان کردیم) فرق دارد و نمی توان آن را با آنها مشابه دانست؛ چرا که خود فی نفسه سبب جداگانه ای است که در طول تاریخ مورد بحثها و گفتگوهای بسیار از طرف دانشمندان حقوق قرار گرفته است. بنابراین لازم است برای آنکه از خصوصیت ذاتی آن آگاه شویم و سجایا و طبایع آن

133 . Nguyen Quoc Dinh, op. cit., éd. 1980, p.283.

134. Nils von Steyern.

135 . Paul Reuter, D.I.P., § ène éd., p.162.

تأثیر تغییر اوضاع و احوال... ❖ 99

را بیان کنیم و به اساس و مبنای آن پی ببریم، عقاید علمی حقوقدانان را در این زمینه متذکر شویم.

آنچه در بدو این مقال می‌توان گفت این است که دانشمندان حقوق بین‌الملل اغلب و اکثر قاعده، قید یا اصل ربوس... را نفي نمی‌کنند. نظر نهایی آنان درباره موضوع مزبور گاهی موسع و گاهی مضیق است و بعضی نیز آن را مردود می‌دانند: گاهی مانند پروفیسور «ژرژ سل»¹³⁶ با آن کمال موافقت را اظهار می‌دارند و آن را «مورد قبول و عمل اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان حقوق و رویه‌های قضایی و دستگاه‌های دیپلماسی و حتی معاهدات می‌دانند»¹³⁷ و گاهی مانند پرفیسور «تری‌اپل»¹³⁸ قید یا اصل مذکور را کاملاً فاقد هرگونه ارزش حقوقی اعلام می‌نمایند.¹³⁹

بنابراین، عقاید علمی دانشمندان حقوق به سه دسته تقسیم می‌شود:
□ عقاید علمی کاملاً مخالف.

136 . G. Scelle.

137 . G. Scelle, Précis de D.I.P., P.416.

138 . Triepel.

139 . Hans Triepel, Völkerrecht und Landesrecht, p.89, No.2.

□ عقاید علمی دانشمندانی که با اصل
و یا با قاعده مذکور مخالفند ولی
مخالفت شدیدی ابراز نمی‌نمایند.
□ عقاید علمی دانشمندان موافق با
اصل ربوس ...

پس از بیان این عقاید علمی، توضیح
خواهیم داد که قاعده ربوس ... از اصول
«حقوق بین‌الملل عام»¹⁴⁰ است.¹⁴¹

1. عقاید علمی کاملاً مخالف با اصل ربوس ...
چنانکه قبلاً بیان شد اصل ربوس ...
یا قاعده «تغییر اوضاع و احوال زمان
عقد» اگر قبلاً در حقوق و عدالت عامه به
موقع اجرا گذاشته نمی‌شد، طبیعی است که
به حقوق بین‌الملل هم سرایت نمی‌کرد؛ چرا
که منبع مادی و واقعی حقوق بین‌الملل،

140. D.I.Général.

141. بیشتر مطالبی را که ما در این قسمت بیان می‌کنیم
از درس پروفیسور «انتونیوپک دوکاویدیس» (Antonio Poch De Caviedes)
که در سال 1966 (Tome 118) در آکادمی حقوق بین‌الملل لاهه
تدریس شده است، اقتباس و ترجمه کرده‌ایم؛ زیرا آنچه را
که تدریس کرده است با عقاید علمی امروزی بیشتر مطابق
می‌دانیم، ولی ضمناً از ذکر عقاید دیگران نیز خودداری
نخواهیم ورزید.

همین حقوق و عدالت عامه است و اگر در قرون وسطی دانشمندان حقوق (مکتب‌گرایان و متشرعان مسیحی) این اصل را نمی‌پذیرفتند، مسلماً نه در حقوق خصوصی سخنی از آن به میان می‌آمد و نه در حقوق بین‌الملل.

لکن پس از ورود به حقوق مردم، دانشمندان حقوق از همان قرون وسطی راجع به این اصل نظرات مختلفی ابراز داشتند که ما در این قسمت نظر مخالفان سرسخت با اصل مذکور را بیان می‌کنیم:

حقوقدانانی که به شدت مخالف این اصل هستند، برخلاف موافقان چندان متعدد نیستند. این دسته از دانشمندان حقوق نه تنها وجود حقوقی اصل مزبور را منکرند، بلکه برای آن نیز توجیهی قائل نمی‌شوند. در میان این دسته از حقوقدانان، نخست باید از «هانس تریاپل» نام برد که در آخر قرن نوزدهم از «نظریه به غلط معروف و متأثرکننده» قید ربوس... سخن به میان می‌آورد.¹⁴²

142. مأخذ قبلی، ص 89.

در سال 1907 «برونو اشمیت»¹⁴³ درباره اصل مذکور هیچ‌گونه ارزش حقوقی قائل نیست و آن را فقط اندرز و توصیه‌ای¹⁴⁴ می‌داند که چکیده تجربه است و در فاصله میان سیاست و حقوقی که در حال ایجاد است، قرار دارد و در اثر نفوذ عوامل و نیروهای اجتماعی و بین‌المللی که در وراي مفاهیم حقوقی واقع است، در حال تشکیل و تأسیس می‌باشد.¹⁴⁵ از لحاظ حقوقدانان دیگری به نام «سالویولی»¹⁴⁶ مطلب از دو حال خارج نیست. یا باید قید ربوس... را پذیرفت و در این صورت حقوق بین‌الملل هیچ‌گونه اساس و مبنایی را دارا نخواهد بود، و یا اگر حقوق بین‌الملل را می‌پذیریم، طبیعی است که در این حال و به طریق اولی، هیچ‌گونه ارزش حقوقی را درباره قید ربوس... نمی‌توان قائل شد.¹⁴⁷

نظر پروفیسور «هانس کلسن»¹⁴⁸ درباره قید ربوس... به‌طور مطلق منفی است و به

143 . Bruno Schmidt.

144 . Maxime.

145 . B. Schmidt, *Über die Völkerrechtliche clausula rebus sic statibus*, p.225.

146 . Salvioli.

147 . Antonio Poch ..., *op. cit.*, p. 150.

148 . Hans Kelsen.

اتکای عقیده‌ای که نسبت به حرمت اصل وفای به عهد... دارا می‌باشد، قید مذکور را مضر و مخل هدف غایی حقوق بین‌الملل (که عبارت از بقای استواری و ثبات قضایی آن حقوق است) می‌داند. ولی کلسن به این نکته توجه نکرده که استواری و ثبات قضایی حقوق بین‌الملل وقتی میسر است که تکامل آن را با رفع نقایص و علل عدم ثبات نظم حقوقی مزبور بر طرف ساخت و اگر تطبیق معا هدت با اوضاع جدید ممکن نباشد، طبعاً امدیت قضایی بین‌المللی به خطر دچار می‌شود؛ چرا که در هر نظم حقوقی، مطابقت دادن قواعد موضوعه با اوضاع تازه، از الزامات اجتماعی محسوب می‌گردد.

چنانکه ملاحظه می‌شود مخالفان قید، در حقیقت می‌خواهند نقایص مسلم نظم حقوقی بین‌المللی و مشکلات فنی نظم مزبور را که شامل بسیاری از تأسیسات حقوقی مزبور (از جمله قید ربوس...) می‌گردد، بیان کنند؛ ولی برای آنکه واقعاً عقیده علمی ربوس... را به‌کلی مردود بشناسند و آن را از دایرة روابط حقوقی و قضایی

بین‌المللی طرد نمایند، به هیچ‌گونه دلیل حقوقی و خاص استناد نمی‌کنند.¹⁴⁹

2. عقیده علمی دانشمندی که با اصل ربوس ... مخالفند، ولی آن را به‌طور مطلق نفي نمی‌کنند

در کنار حقوقدانانی که به‌طور مطلق اصل مزبور را مردود می‌دانند (و نسبتاً معدودند)، گروهی از محققان را می‌توان نام برد که هرچند با آن اصل مخالفند، معذک درباره آن موضع کاملاً مستحکمی را اتخاذ نمی‌کنند؛ از جمله «ردس لوب» می‌نویسد: «این عقیده علمی با ماهیت و ذات هر قراردادی متضاد است و نمی‌توان آن را نه در حقوق خصوصی و نه در حقوق بین‌الملل، به رسمیت شناخت ... و در اغلب حالات به‌نحو پوشیده‌ای به تخریب پی و اساس حقوق مردم تمایل دارد ... و قانون اقوام را به بازیچه‌ای تبدیل می‌کند که هر وقت به‌کار نیاید، می‌توان آن را بدور انداخت ...»؛ معذک تمایلی نیز به قبول اصل از خود نشان داده و می‌نویسد: این اصل را «نه به عنوان قاعده‌ای حقوقی

149 . Antonio Poch ..., op. cit., p.150.

بلکه به عنوان وسیله ترغیب متعاقدان به تفسیر صحیح معاهدات منعقدہ باید پذیرفت و آن را به منزله یکی از اجزای غیرقابل تفکیک معاهده» محسوب نمود؛ چنانکه دولت ترکیه در سال 1936 در قضیة اساسنامة معاهدات به همین ترتیب قید را به موقع اجرا گذاشته است. به نحوی که مشاهده میشود محقق مذکور سرانجام عقیدة دانشمندانی را که به طور مضیق (گروسیوس – انزیلوتی) قید ربوس... را از جمله قیود حقیقی قراردادی میدانند، پذیرفته است.

پروفسور «لوئترپاخت»¹⁵⁰ با آنکه در درسی که در آکادمی حقوق بین الملل لاهه ایراد کرده است، اصل ربوس... را نفی میکند، معذک نظر خود را تغییر داده و درباره اصل مذکور وضع نسبتاً متفاوت و مثبتتری به خود گرفته است و همچنین پروفسور «کاواگلیری»¹⁵¹ نظر منفی خود را به نظر ملایمتر و موافقتری تغییر داده و اصل را بنا به شرایط متعددی قابل اعمال و اجرا میدانند.

150. H.Lauterpacht.

151. A. Cavaglieri.

عده اي ديگر از دانشمندان حقوق با آنکه اصل را نفي نکرده اند، معذک اجرا و اعمال آن را با چنان شرايطي مشروط ساخته اند که در واقع تحقق آن شرايط، معادل نفي اصل مي باشد. حتي «گروسيوس» وقتي قيد را به رسميت مي شناسد که طرفهاي متعاقد تغيير اوضاع و احوال زمان عقد را در خود معاهده قيد کرده باشند؛ به اين معني که قيد ربوس... قابل قبول نيست مگر در تنها حالي که واقعاً و حقيقتاً در خود معاهده درج شده باشد. بعضي از محققان امروزي نيز، از جمله «بارون دوتوئب»¹⁵² با اين عقیده موافقند.

در مقابل، تعداد قابل ملاحظه اي از حقوقدانان بي آنکه اصل ربوس... را نفي نمايند، درباره آن ترس و واهمه بسيار از خود نشان مي دهند که مبادا اعمال و اجراي آن زياده روي هايي را ايجاد نمايد که باعث اختلال اجتماع بين المللي بشود؛ چنانکه «دوکاويدس»¹⁵³ مي نويسد:

152. Baron de Taube.

153. De Caviedes.

کسانی که چنین وضعی را به خود می‌گیرند، در صورتی که بخواهند فقط خطرات مسلم اجرای هرج و مرج آمیز اصل را گوشزد نمایند و در چنین حالتی اجرای اصل ربوس... را به حدود حقوقی منظمی محدود نمایند، کاملاً محق هستند، ولی برعکس، اگر به استناد وجود خطرات مزبور بخواهند اجرای اصل مزبور را نفی کنند، مسلماً در اشتباه خواهند بود؛ چرا که هرگز و در هیچ صورتی زیاده روی و سوء استفاده ممکن و حتی اعمال خطا کارانه حقی از حقوق و یا اصلی از اصول قضایی نباید از موجبات نفی و حذف آن حق یا آن اصل قضایی محسوب گردد. در صورت زیاده روی باید کوشید اعمال و اجرای غلط اصل و حق را اصلاح نمود؛ زیرا هر حقی و هر اصلی و هر قاعده حقوقی ممکن است مورد سوء استفاده و زیاده روی قرار گیرد. بنابراین اگر قاعده‌ای حقوقی امکان داشته باشد دستاویز ایجاد وضعی سیاسی قرار گیرد، بی‌یقین نمی‌توان منکر خصوصیت حقوقی و قضایی آن قاعده شد و وجود آن را نفی نمود. اگر به استناد

امکان اعمال ناشایسته اصل ربوس ... باید اجرای حقوقی آن را مردود دانست، لازم می‌آید که درباره کلیه اصول و حقوقی و حتی درباره اصل «وفای به تعهدات مقرر در موافقتنامه‌ها و قراردادها» به همین ترتیب استنتاج کرد و آنها را مردود اعلام نمود؛ زیرا اگر این امر صحیح است که قید ربوس ... امکان دارد در جهت سیاسی مورد استفاده قرار گیرد، محققاً این امر نیز صحیح خواهد بود که اصل وفای به عهد و احترام به قول نیز ممکن است مورد سوء استفاده واقع شود و به‌طور ناشایسته‌ای اعمال گردد.

واهمه‌ای که از به مخاطره افتادن امنیت و مصونیت کامل موافقتنامه و حرمت مطلق میثاق وجود دارد، در حقیقت برای این دسته از محققان در حکم مترسکی است که از امکان اعمال و اجرا و حتی اعمال و اجرای معتدل و قانونی اصل ربوس ... جلوگیری به عمل می‌آورد.¹⁵⁴

154 . Antonio Poch De Cavedes, op., p. 153.

3. عقاید علمی محققان موافق اصل ربوس ...

پس از آنکه وضع و طرز عقیده حقوقدانانی که به طور کمابیش مطلق اصل ربوس ... را مردود می‌دانند بیان کردیم، اکنون باید عقاید علمی موافق با اصل را توضیح دهیم.

آنچه فعلاً قابل ذکر به نظر می‌رسد این است که عده دانشمندی که عقیده موافقی با اصل ربوس ... دارند به مراتب بیش از تعداد حقوقدانانی است که با آن مخالفند و ما در اینجا سعی می‌کنیم مبانی سیاسی و همچنین مبانی حقوقی و قضایی مختلفی را که موافقان برای اصل مذکور قائل شده‌اند، به اختصار بیان نماییم.

وضع و نهاد سیاسی

حقوقدانانی که اصل ربوس ... را با کمال سهولت و بدون هیچ‌گونه حد و حصری می‌پذیرند، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

نخست آنان که حتی نمی‌کوشند اساس و مبنایی حقوقی برای اصل مذکور بیابند و سپس کسانی که در عین حال هم کاملاً با

اصل ربوس ... موافقند و هم سعی دارند آن اصل را با اساس حقوقی تبیین نمایند. حقوقدانان دسته نخستین، اصل ربوس ... را براساس رجحان و امتیاز سیاست بر حقوق مبتنی می‌سازند و در نتیجه حقوق را محصول حاجاتی می‌دانند که به آنها منافع حیاتی¹⁵⁵ می‌گویند و این همان نظری است که «ماکیاولی»¹⁵⁶ در فصل هجدهم کتاب مشهور خود «شاهزاده»¹⁵⁷ بیان می‌کند. همین معنا را در جمله معروف «بیسمارک»¹⁵⁸ که بارها به آن اشاره کرده‌اند، می‌توان یافت که می‌گوید:

کلید قرارداد های منعقد بین ممالک بزرگ قدرتمند به محض اینکه در بوته امتحان مبارزه حیاتی قرار گرفت، نیروی الزام آور غیرمحدود خود را از دست می‌دهد.

باید گفت چنین وضعی به خوبی نشان می‌دهد که عقیده علمی ربوس ... به‌طور بی‌حد و حصر مورد قبول واقع شده است و

155. Les intérêts vitaux.

156. Machiavel.

157. Le Prince.

158. Bismarch.

به همین دلیل و جهت، مبانی حقوقی خود را کاملاً از دست می‌دهد و در نتیجه از جمله اصول حقوق محسوب نمی‌شود؛ زیرا «بنا به طرز فکر فلسفی که ارزش بی‌اندازه‌ای درباره حق سلطه کشورها قائل می‌باشد، طبعاً نمی‌تواند جذبه حقوقی و بین‌المللی و قراردادی عقیده علمی ربوس... را براساس همان اراده و سلطه کامل کشورها مبتنی سازد و در نتیجه، درباره عقیده علمی مزبور محدودیتی قائل شود».

هنگامی که مقررات قراردادی که مملکت و دولت را متعهد می‌سازد با منافع حیاتی و با حقوق کامله‌ای که به‌عنوان اجتماع سیاسی عالیه دارا می‌باشد مبیمنت حاصل نموده و آنها را در خطر قرار دهد، طبعاً آن دولت و مملکت چنین تعهدات و الزاماتی را نمی‌تواند از عهده برآید و اگر تعهدی که پذیرفته شده است، منافع عالیة سیاسی و هدف‌های اصلی را که دولت و مملکت حافظ و نگهبان آن است به نحوی از انحاء در خطر قرار دهد، اعلان رسمی فسخ یکجانبه اینچنین تعهداتی موجه و مدلل شناخته می‌شود و تعهدات مزبور به‌خودی خود از

لحاظ دولتي که فسخ یکجانبه را اعلان کرده است، فاقد هرگونه نیروی الزام آور بشمار خواهد آمد. در مقابل باید گفت که این قبیل عقایدی که قید ربوس... را محدود به حدودی نمی‌دانند، در واقع آن قید را با «حال اضطرار»¹⁵⁹ و یا با حق حیات (به عنوان حق اساسی دولت و مملکت) یکسان دانسته و آنها را با هم مخلوط کرده‌اند. رد این قبیل عقاید آسان است؛ زیرا اگر ما بنا به قید ربوس... منافع حیاتی دولت و مملکت را در اثر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در خطر بدانیم - برحسب قضاوت و تشخیص خود آن دولت و مملکت به تنهایی - و از اجرای تعهدات ب‌طور یکجانبه خودداری کنیم، در واقع به عقیده علمی ربوس... کاملاً جذبه سیاسی داده‌ایم و در نتیجه باید حق را به دانشمندان بدهیم که می‌گویند قید مزبور چون به نابودی امنیت حقوقی و فنی اصل وفای به عهد... و از میان رفتن حقوق

159. L'etat de nécessité.

بين الملل مذجر مي گردد، كاملاً مردود
است.¹⁶⁰

وضعیت طرفداران اصالت اراده یا اصالت ذهن
محققان دیگری (برخلاف کسانی که
طرفدار اصل ربوس... هستند بی آنکه حد
و حصري براي آن قائل شوند) کوشیده اند
تا در اراده و خواست متعاقدان، اساس و
مبنای حقوقی بیابند و یا آنکه اصل
مزبور را بر یکی از اصول کلی حقوق
بين الملل مبتنی سازند.

آن گروه از دانشمندان که اراده و
خواست متعاقدان را مبنای حقوقی قاعده
ربوس... می دانند به چند شیوه، عقیده
خود را بیان کرده اند. نخست عقیده علمی
دانشمندان کلاسیک از قبیل «فوشیل»،¹⁶¹
«بون فیس»¹⁶² و یا حتی تا درجه ای
«اوپنهایم»¹⁶³ را باید ذکر کرد. آنان
معتقدند که هر قرار بین المللی مانند هر
قرارداد داخلی، شامل شرط ضمنی و دائماً
مفروضی است که بر طبق آن، قرار

160. Antonio Poch De Caviedes, op. cit., pp. 154-155.

161. Fauchille.

162. Bonfils.

163. Oppenheim.

بین‌المللی تا وقتی که همه چیز به حال خود باقی باشد معتبر و لازم‌الاجرا است؛ یا به عبارت دیگر قید ربوس... در هر قرار بین‌المللی (چه دائمی و چه فاقد تعیین مدت) بی آنکه صریحاً ذکر شده باشد، مقدور و مستتر است.

لکن باید گفت که هیچ دلیلی در دست نیست که یک چنین قیدی (ضمنی یا مقدر و مستتر) در قرارهای بین‌المللی بر اراده صریح متعاقدان افزوده شده باشد و در حقیقت باید گفت چنین فرضی جز «جعل حقوقی»¹⁶⁴ فرض دیگری نیست و هرگاه بپذیریم که یک چنین قیدی هم وجود داشته باشد، مبنا و ریشه آن، اراده و خواست متعاقدان نیست؛ برعکس، مبنا و ریشه آن قاعده عامی است که بر اراده متعاقدان حاکم می‌باشد.

اما حقوق‌دانان دیگری مانند «آنزیلوتی»¹⁶⁵، «بورکهارد»¹⁶⁶ و «لرد مک نر»¹⁶⁷ عقیده دیگری دارند که کاملاً مبتنی بر اصالت ذهن و اراده است؛ یعنی

164. Fiction.

165. Anzilotti.

166. Burkardt.

167. Lord Mc Nair.

مسئله ربوس ... را فقط از مسائل مربوط به تفسیر اراده می‌دانند. آنزیلوتی کلیه حقوق و تعهدات را بنا به اراده طرف‌های عهد، محصل معا هده دانسته است. به عبارت دیگر او معتقد است که متعاقدان به موجب اراده و خواستی که داشته تعهداتی را به عهده گرفته‌اند و حدودی را که می‌خواسته تعیین نموده‌اند و در صورتی‌که در هنگام عقد قرار، اوضاع و احوال مشخص حقوقی و یا واقعی را به عنوان اساس و یا لااقل اماره و قرینه الزماتی که به عهده گرفته‌اند به حساب آورده باشند، طبیعی است که از میان رفتن آن اوضاع و احوال، دارای این نتیجه است که دیگر متعاقدان در محیط اراده و خواستی که در موقع عهد داشته‌اند، قرار ندارند و معا هده‌ای که وجودش به بقای آن اوضاع و احوال بستگی داشته است، دیگر معتبر نمی‌باشد. بنابراین برحسب نظر محققان مذکور مسئله ربوس ... فقط مسئله تفسیر اراده متعاقدان است و اگر اراده آنان بر این قرار گرفته باشد که اوضاع و احوال مشخصی را شرط صحت و اعتبار قرار

بین المللی بدانند، مسلم است که شرط صحت و اعتبار معاهده، در مرحله اول خود معاهده است و در مرحله ثانی مقرراتی است که متعاقدان در خود معاهده به طور صریح یا ضمنی وضع نموده اند.

اما قید ربوس... چنانچه واقعاً قیدی ضمنی و یا صریح باشد، یعنی اراده متعاقدان را تبیین نماید، البته در این حال باید به موقع اجرا و عمل گذاشته شود و این امر غیرقابل بحث و روشن است و عقیده اصالت اراده حقوقی را تأیید می نماید. لکن اشکال امر از اینجا آغاز می گردد که از طرفی ممکن است این قید نه صریحاً و نه به طور ضمنی در معاهده آمده باشد و از طرف دیگر امکان دارد قید مذکور برحسب اراده طرفهای عهد به این دلیل که چون اوضاع و احوال تازه غیرقابل پیش بینی بوده است و یا حداقل متعاقدان نمی توانسته اند آن اوضاع و احوال را پیش بینی کنند، در معاهده ذکر شود. در این صورت چگونه می توان مسئله مذکور را حل و فصل نمود؟ عقیده علمی اصالت اراده بی تردید می تواند در باره قید ربوس... قابل تطبیق باشد ولی قادر

نیست که در کلیه موارد درباره اصل،
قاعده یا عقیده علمی ربوس... (به
هرنامی که خوانده شود) قابل تطبیق باشد
و به موقع اجرا گذاشته شود.
البته کسی مذكر این امر نیست که
متعاهدان حق دارند قید ربوس... را
به طور ضمنی و یا به نحو صریح در معاهده
قید نمایند چنانکه دیپلماسی بین المللی
چه در معاهده کشتیرانی واشنگتن (1922)
و چه در قرار کشتیرانی انگلیس و آلمان
(1935) به همین ترتیب عمل کرده است؛
لکن این طرز عمل برای مسئله حقیقی
عقیده علمی ربوس... راه حلی نشان
نمیدهد. مسئله حقیقی این عقیده علمی
عبارت از این است که هرگاه در معاهده ای
چنین قیدی به دلیل آنکه تغییر اوضاع و
احوال زمان عقد پیشبینی نشده و یا آنکه
قید ربوس... به هیچ صورت در معاهده
وجود خارجی پیدا نکرده باشد، چه باید
کرد؟ آیا در حالی که اوضاع و احوال
زمان عقد تغییر نکرده و هیچ نوع قیدی
نیز از این لحاظ در معاهده نیامده است
و نیز اراده و خواست متعاهدان هم معلوم
نیست، معذک باید اجرای معاهده را جداً

خواستار شد؟ در چنین وضعی یا باید پذیرفت که در صورت تغییر کامل اوضاع و احوال زمان عقد، حتماً اصل و قاعده‌ای «عینی» وجود دارد که متروک شدن معاهده را توجیه می‌کند و یا باید گفت که مسئله قید ربوس... در چنین شرایط و با قبول چنین عقایدی فعلاً دارای راه حلی نیست.¹⁶⁸

راه حل عینی

محققانی که مخلوقات ذهن و اراده آدمی را قابل مطالعه نمی‌دانند طبعاً طرفدار اصالت عینی حقوق هستند و از این رو، قاعده ربوس... را از جمله اصول یا قواعد عینی حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌آورند. در نتیجه قید مذکور را - چه از طرف متعاهدان به‌طور ضمنی و یا به‌طور صریح مقرر شده و چه نشده باشد - مورد تحقق قرار می‌دهند و اراده و خواست متعاهدان را در نظر نمی‌گیرند. در میان این دسته از محققان به‌خصوص باید «اریک کوفمن»¹⁶⁹ را نام برد که

168 . Antonio Poch De Caviedes, op. cit., p.159.

169 . Erich Kaufman.

مطالعات و نوشته‌های وی، موضوع تفسیرات متعدد قرار گرفته است.

کوفمن اولاً اجتماع بین‌المللی را اجتماع خاص و منفردی می‌داند و ثانیاً حقوق بین‌الملل (یا حقوق مردم) را «حقوق تطبیقی»¹⁷⁰ محسوب می‌نماید که برای هدف خاص و بر طبق نقشه‌ای منطقی، انتظام و ترتیب می‌یابد؛ در صورتی‌که حقوق داخلی برخلاف حقوقی است که بنا به متابعت از اقتدار عمومی تنظیم می‌گردد،¹⁷¹ و از این جهت «هدف اصلی» و عینی و دلیل ذاتی قرار و متناسب بودن منافع حقوقی و تعادل بین تعهدات را مبنا و اساس قید ربوس... اعلام می‌کند و طبعاً قائل به رابطه‌ای کامل بین قید ربوس... با اصول عدالت و انصاف است تا در نتیجه اصل «کمال حسن نیت»¹⁷² از طرفی و دفاع کامل از حق از طرف دیگر (در مقابل احترام کورکورانه نسبت به آنچه مقرر گردیده است)، به موقع عمل گذاشته و صورت ناپذیرگردد.

170 . Un droit de coordination.

171 . Un droit de subordination.

172 . Bona fides.

اما باید اشاره کرد که کوفمن در آنجا که پایه و اساس عقیده علمی ربوس ... را حق حیات مملکت و دولت می‌داند و معتقد است که برای دولتها اخلاقاً ممکن نیست که قرار منعقدہ را وقتی که بر ضد حق حیاتشان باشد اجرا کنند، مرتکب اشتباهی نیز می‌شود. اشتباه او در این است که حق حیات مملکت و دولت تنها مطلبی را که توجیه می‌کند وضع اضطراری است و نه قید ربوس ... زیرا خصوصیت قید مزبور این است که حتی در حالاتی که منافع حیاتی و یا حیات مملکت در خطر نیست، باز ممکن است مطرح و به موقع اجرا گذاشته شود. به علاوه «ملاك حیات مملکت و دولت، ملك ثابتی نیست» و بسیار متزلزل است؛¹⁷³ زیرا وقتی حیات مملکت را به عنوان مبنای عقیده علمی ربوس ... مورد تأیید قرار می‌دهیم، باید به‌طور عینی به اثبات برسانیم که دولتها دارای حقوقی اصلی و ذاتی هستند که در حقوق بین‌الملل الزاماً به رسمیت شناخته شده است. حال آنکه چنین نیست و بنا به عقیده اکثریت محققان، معنای حقوق اصلی

173. J.Leca, Les techniques de révision des conventions internationales, p.284.

و ذاتي دولت‌ها اين است كه حقوق فردي شخص انساني به دولت‌ها انتقال يافته باشد و چنين عقیده‌اي در حقوق بين‌الملل مردود است؛ زيرا دولت را نمي‌توان به منزله شخص انساني محسوب نمود و همان حقوقي را كه اشخاص دارا مي‌باشند به دولت‌ها منتقل نمود. علاوه بر كوفمن عدة كثيري از دانشمندان حقوق، با اصالت اراده و ذهن در حقوق بين‌الملل مخالفند و مبنا و اساس قيد ربوس... را مبنائي عيني مي‌دانند و معتقدند كه اساس حقوقي عقیده علمي ربوس... بايد اصل يا قاعده‌اي عيني باشد، نه قيدي ارادي و ذهني.

4. قيد ربوس... اصلي از اصول حقوق بين‌الملل عام است

وقتي كه مي‌گوئيم از لحاظ حقوقي قيد ربوس... بايد اصلي عيني¹⁷⁴ باشد، نه ارادي و ذهني، بايد مشخص سازيم كه آن اصل عيني چه نوع اصلي است و خصوصيات آن چيست، و در صورتي‌كه اصل ربوس... حقيقتاً در محيط حقوقي بين‌المللي وجود

174. Principe objectif.

دارد، لازم می‌آید که نمای‌شگر يك اصل عینی حقوق باشد و اگر قاعده مذکور اصلي از اصول حقوقی است باید موقعیت و وضع آن را نسبت به سایر اصول عینی حقوق تعیین نمائیم و به‌خصوص باید موقعیت و وضع اصل ربوس... را نسبت به اصولی که حاکم بر موافقتنامه‌ها و قرارهای حقوق بین‌الملل است (یعنی اصل وفای به عهد و اصل مهمی که به‌موجب آن قرارها باید «برطبق حسن نیت» منعقد و مجری گردد)، مشخص سازیم.

بنابراین هر نوع نظری که درباره خصوصیات مبانی اصول عام و کلی حقوق داشته باشیم و در این باره پیرو هر نوع عقیده علمی باشیم، آنچه مسلم و محقق به نظر می‌رسد این است که نمی‌توان منکر وجود اصول کلی و عام حقوق شد و نمی‌توان انکار کرد که کلیه این اصول با هم مرتبط و دارای تأثیرات متقابلی بوده و در یکدیگر کاملاً ذی‌نفوذند و به همین جهت پیوندهای مختلف و وابستگی آنها به یکدیگر، حقوق عینی را که منبع مادی کلیه سیستم‌های حقوقی و قضایی می‌باشد، بوجود می‌آورد. اصول عام و کلی حقوق را

نباید مجرد و مجزا از هم دانست؛ زیرا در محیط واقعی طبیعی، خلقی، اجتماعی و انسانی هیچ اصلی به‌طور جداگانه و مطلق وجود ندارد و در متن واحد حقوقی نیز اصول عام و کلی را نمی‌توان جدا از هم و بدون نفوذ در یکدیگر محسوب نمود.

اصول حقوقی و همچنین موازین اخلاقی و قواعد و نوامیس اجتماعی، حتی ضرب المثلهای با آنکه ظاهراً با هم مغایر و متضاد هستند، معذک با یکدیگر ارتباط و در یکدیگر نفوذ متقابل دارند و به جای آنکه یکدیگر را نفی و معدوم سازند تصحیح یا معتدل می‌نمایند و یا با تخفیف شدت هریک از آنها حدودی را که متناسب و با اعتدال است، برای یکدیگر تعیین می‌کنند و ارتباط و اختلاط اصول حقوقی الزاماً حدود دایرة تأثیر آنها را مشخص می‌سازد.

باید اضافه کرد که در زمینه حقوق بین‌الملل - خاصه در زمینه حقوق قراردادی بین‌المللی - در صورتی که یک چنین سازمان حقوقی واقعی و نفوذ متقابل اصول عینی را در یکدیگر انکار کنیم، طبعاً حقوق مزبور را به‌درستی درک

نخواهیم کرد. در حقیقت از لحاظ حقوق بین‌المللی قراردادی، اشتباه و خطای بزرگی است که تنها يك اصل را که اصل «وفای به عهد و احترام به قول» باشد به‌طور مطلق و مجرد، اساس و مبنای آن حقوق بدانیم.

البته به هیچ وجه وجود اصل وفای به عهد... را نمی‌توان منکر شد؛ زیرا امنیت حقوقی قراردادها در حقوق داخلی و معاهدات در حقوق بین‌الملل، بدون الزام حقوقی و قضایی اجرای تعهدات از میان خواهد رفت و در نتیجه تمامی سیستم حقوقی و قضایی مختل خواهد شد.

از طرفی با آنکه نمی‌توان در وجود اصل مذکور تردیدی روا داشت، معذک از طرف دیگر نباید این اصل را نیز یگانه اصل حقوق قراردادی دانست و برای آن اقتدار و اعتبار بیش از حدی در نظم بین‌المللی قائل شد.

بعضی از محققان به جای آنکه اصل وفای به عهد... را اصلی بدانند که در کنار و در ردیف اصول دیگر قرار گرفته و متقابلاً در یکدیگر نافذ می‌باشند؛ درباره آن اصل قائل به «حرمت» مقدسی شده‌اند که

در نتیجه، ماهیت و طبیعت آن را تغییر داده‌اند و در عین حال با جدا ساختن آن اصل از سایر اصول، ارتباط آنها را از هم گسیخته‌اند؛ در صورتی که می‌دانیم ارتباط متقابل اصول حقوقی مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که به آن حق مثبت می‌گویند و اگر این ارتباط و نفوذ متقابل اصول در یکدیگر وجود نداشته باشد، در واقع حقوق مثبت‌ای نیز وجود نخواهد داشت.¹⁷⁵

«ژی. ب. ویتون»¹⁷⁶ به این اشتباه چنین اشاره می‌کند:

ما قبلاً وقتی که می‌کوشیدیم تا ارزش قاعدة وفای به عهد... را به عنوان ضرب‌المثلی¹⁷⁷ حقوقی تعیین نماییم گفته‌ایم که این عبارت و فرمول فقط از جمله آمال و آرزوها است و مبین نیمه حقیقتی بیش نیست، زیرا عبارت و فرمول مذکور مظهر این ارزش خلقی و اساسی است که به آن اصل «حسن نیت»¹⁷⁸ می‌گویند. فرمول مذکور نیمه حقیقتی است؛ چرا که می‌گویند بر طبق آن کلیه

175 . Antonio Poch De Caviedes, op. cit., p.165.

176 . J.b. Whitton.

177 . Maxime.

178 . La bonne foi.

معاهدات، بدون استثنا معتبر است و حال آنکه در واقعیت و عمل فقط بعضی از معاهدات معتبر می‌باشد. به‌طور کلی اهمیت اصل مذکور از اهمیت استثنائات آن کمتر است. ما در مقابل قاعده‌ای که حاکم بر همه چیز باشد و همه چیز را رتق و فتق نماید، واقع نیستیم؛ برعکس، ما در مقابل مجموعه‌ای از قواعد و قوانین قرار داریم.¹⁷⁹

در نظم بین‌المللی قراردادی، اصل «تکلیف انجام دادن تعهدات» باید در ارتباط با اصل حسن نیت و از طریق این اصل با اصل ربوس... مورد توجه و نظر قرار گیرد؛ زیرا محقق است که قرارها و همچنین قراردادها می‌باید بنا بر آنچه مقرر گردیده است، انجام پذیرد؛ ولی در عین حال و به‌خصوص نیز می‌باید بنا به حسن نیت به موقع اجرا گذاشته شود و از این جهت، وفای به عهد... تنها اساس و پایه قرارها نیست؛ ولی برعکس، اصل حسن نیت «عامل نظم‌دهنده» واقعی قرارهای بین‌المللی است. زیرا حسن نیت که اصل

179. J.B. Whitton, "La règle Pacta sunt servanda", R.C.A. p.I., 1934 - 2, p. 250.

اساسي و درجه اول قراردادها مي‌باشد، به طريق اولي در نظم بين‌المللي مرجح‌ترين اصول به‌شمار مي‌آيد و عهد برپايه همين اصل حسن نيت منعقد مي‌گردد. پس اين مطلب مطرح نيست که بگويم معاهده بايد بر طبق وفاي به عهد ... به موقع اجرا گذاشته شود (مطلبي که مورد قبول عموم است). آنچه مطرح است اين است که بايد بدانيم يك معاهده وقتي معتبر مي‌باشد که با کمال حسن نيت تفسير و به موقع اجرا گذاشته شده باشد؛ ولي در مقابل، معاهده ديگر با حسن نيت تفسير و به موقع اجرا گذاشته نمي‌شود. چنانچه به دليل پيشامد تغيير اوضاع و احوال زمان عقد، اجراي آن به نقض صريح عدالت و انصاف مبدل و منجر گردد. و اگر در چنين حالي محض وفاي به عهد ... اجراي معاهده را مطالبه کنيم، در واقع بي‌انصافي کامل و ظلم فاحشي خواهد بود.

بنا به آنچه گفته شد معلوم مي‌شود که اصول عام و کلي حقوق چگونه با هم مرتبط مي‌باشند. از اين رو اصل وفاي به عهد ... نه تنها اصل ربوس ... را نفي نمي‌نمايد بلکه برعکس، مؤيد آن است؛

زیرا از طرفی اگر متعاهدان موظف به اجرای معاهده نباشند، دیگر بحث در مورد اصل ربوس... معنایی نخواهد داشت و از طرف دیگر، عالی‌ترین اصل و تنظیم‌کننده امور حقوقی قراردادی یعنی اصل حسن نیت به‌خصوص اصلی است که برحسب آن میثاق‌ها و معاهدات منعقد و تفسیر و به موقع اجرا گذاشته می‌شود و اصولی که باید پایه و اساس نظم قراردادی - چه در زمینه داخلی و چه در زمینه بین‌المللی - قرار گیرند، در واقعیت امور نه تنها با هم متضاد نیستند بلکه مکمل یکدیگرند و اگر آنها را از هم به‌کلی مجزا بدانیم طبیعت و ماهیت آنها را کاملاً تغییر داده ایم.¹⁸⁰

از آنچه تاکنون بیان کردیم نتیجه کلی زیر حاصل می‌گردد:

در صورتی‌که وجود عقیده ربوس... را بپذیریم، مسلم است که آن عقیده علمی باید از جمله اصول عام و کلی حقوق محسوب گردد و هیچ امری نمی‌تواند با آن مغایر باشد؛ زیرا اصول عام و کلی حقوق در نظم‌های حقوقی - چه داخلی و چه

180 . De. Caviedes, op. cit., pp. 166 - 167.

بین‌المللی - جدا از یکدیگر نبوده و با هم ارتباط و در هم نفوذ متقابل دارند. به همین دلیل اصول وفای به عهد... نیز از سایر اصول نمی‌تواند مجزا باشد و نباید آن را یگانه اصل غیرقابل رد معاهدات به‌شمار آورد. برعکس، اصل وفای به عهد... اصلی مشروط است و همیشه از اصل حسن نیت که ناظم امور قراردادی است، متابعت می‌نماید. بنا بر اصل حسن نیت هر وقت که تغییر اوضاع و احوال زمان عقد موجبات نقض حسن نیت را فراهم سازد، طبعاً اصل ربوس... به موقع اجرا گذاشته می‌شود. به عبارت دیگر حرمت قرارها و وفای به عهد را که مبنای امنیت موافقتها است، نباید بلاکید و شرط دانست و اجری معاهدات را با کمال سختی و به طرز غیرعادلانه و غیرمنصفانه مطالبه نمود؛ چرا که در این صورت نه تنها اصل ربوس... معنایی نخواهد داشت، بلکه اصل توافق و پیمان¹⁸¹ نیز پایمال می‌گردد.¹⁸²

دنباله بحث در شماره آینده

181 . Pacta.

182 . De Caviedes, op. cit., p. 168.